

بنياد فرهنگي کهزاد

اين نوشته به "مارک تواین افغانستاني، حلاج راستگو و شاعر بيطرازو"

و به اصطلاح خودش منحيث "خواب های تاريخی و تاريخسازي علامه استاد احمد علی کهزاد" براي تقدیم ميگردد تا وی را در درک نادرست تاريخ اين کشور کمک کرده باشد و پروپاگندهایش را در مسایل تاريخی پایه و اساس علمی داده باشد.

به امید آنکه اکادمی علوم افغانستان برای اين شخص بيطرازو یک ترازوی طلائی تحفه بدهد زیرا دیده ميشود که کشف های علمی هم میکند.

داکتر فریار کهزاد

بنياد فرهنگي کهزاد

سپتامبر 2012

عصر مغل های بزرگ یا دوره بابر و احفاد او

از کتاب: "بالا حصار کابل و پیش آمد های تاریخی" جلد اول، کابل 1336

احمد علی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

مقارن ظهور بابر، در خاک های افغانستان امروزی که مصادف به سال اخیر سلطنت سلطان حسین میرزا مییاشد، هرات پایتخت افغانستان عصر تیموری بود. دامنه سلطنت تیموریان درین عصر علاوه بر خاک های افغانستان فعلی بخصوص به طرف شمال آمو دریا ساحه وسیع تری داشت که در برخی نقاط تا حصار هم میرسید. شبهه ئی نیست که دولت تیموریان هرات در زمان شاهرخ و سلطان حسین میرزا دوره کمال ترقی و عظمت خویش را چه از نظر علمی، ادبی و عمرانی و چه از پهلوی اداره و مملکت داری گذرانید. سلطان حسین میرزا پادشاهی بود محبوب، طول عمر و سلطنت بر محبوبیت او افزوده و آرامی ممتد، شکوه دربار، زندگانی با ناز و نعمت هرات در سال های اخیر، وی را خلاف عرف و عادات شاهان و شهزادگان وقت طوری نرم و ملایم ساخت که احکام و امرای او در داخل مملکت، رقبا و مخالفین او در خارج، بنای خودسری، جاه طلبی، حمله و تهاجم را گذاشتند. ارغونی ها (ذوالنون ارغون و پسرانش) قراریکه دیدیم از لطف و مراحم او استفاده نموده با اغوا و خویشاوندی به بسط نفوذ خویش در خاک های غربی، جنوب غربی و جنوب شرقی افزودند. امارت سیستان، قندهار و کابل را به خود منحصر ساختند. خسروشاه که اصلاً حکمرانی او در تخارستان بود و در دو طرفه آمو دریا، بین دامنه های شمالی هندوکش و فرغانه و حصار حکومت میکرد، به تدریج به حکم جاه طلبی بنای خود سری را گذاشته، بی باکی و جلوگیری را بجائی رسانید که دو تن از پسران ولینعمت سابق خود، یکی مسعود را کور کرد و دیگری بایسنغر را با زه کمان خفه نمود.

بدین طریق ذوالنون ارغون در جنوب و خسروشاه در شمال هندوکش هر کدام به اندازه ئی کسب اقتدار نموده بودند که به دربار سلطان هرات چندان وقعی نمی گذاشتند. علاوه برین برخی از پسران نااهل سلطان حسین، مثل بدیع الزمان و مظفر میرزا، مخصوصاً شهزاده اخیر الذکر موجب بسا پریشانی های دیگر پدر خویش شد. در پهلوی این همه تشنج داخلی، تشنج خارجی هم وجود داشت و آن جنگ های شیبانی خان ازبک با شهزادگان تیموری و مغلی و اعمام بابر و خود بابر بود که منجر به داخل شدن بابر به داخل افغانستان و تجاوز صفوی ها و شیبانی خان شد. سلطان حسین میرزا در مقابل این همه تشنج داخلی و خارجی به سلطنت آرام خویش در هرات اکتفا نموده و دلخوش بود که نام او در خطبه ها در اقطار قلمرو وسیع او خوانده میشود. به مسایل داخلی به نظر بسیار بی اعتنائی نگاه میکرد و در مقابل اضطراب خارجی طوریکه «فرناد گروناد» فرانسوی در کتاب خویش موسوم به "بابر" میگوید به بسته کردن راه هائی که به جانب پایتخت اش می آید، اکتفا کرد ولی قراریکه میدانیم این تدبیر مختصر دم راه بابر را گرفته نتوانست.

اعلیحضرت ظهیرالدین محمد بابر

بابر از طرف پدر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن تیمور و از طرف مادر بن قتلوق نگار خانم بنت یونس خان است و به این طریق سلسله نسب او از طرف پدر به تیمور و از طرف مادر به چنگیز خان میرسد. بابر به تاریخ ۶ محرم ۸۸۸ هجری قمری (۱۴ فبروری ۱۴۸۳ م) در فرغانه که جزء حوزه حکمرانی پدرش بود، متولد شد. خواجه عبیدالله احرار اسم او را ظهیر الدین گذاشت ولی مغل ها که این نام را به آسانی تلفظ نمی توانستند، او را «بابر» یعنی «پلنگ» یا «بیر» لقب دادند. این نام در سرنوشت طفل نوزاد تأثیر عمیقی افکند. ظهیر الدین محمد بابر که «فرناد گروناد» مولف فرانسوی او را «شهزاده آواره» و «فاتح تهی دست» خوانده است، بعد از فوت ناگهانی پدرش (در اثر سقوط از بام کیبوتر خانه) در چهارم رمضان ۸۹۹ به عمر یازده یا دوازده سالگی به امارت اندجان رسید. با اشغال مقام پدر دفعتاً با ماجرای زندگانی یا گیر و گرفتگی که امارت و حکمرانی دارد، مواجه شد و بعد از یک سلسله جنگ ها، آشتی ها، پیشرفت ها و عقب نشینی ها با بنی اعمام و اعمام خود و شییبانی خان ازبک در اطراف تاشکند بلاخره از گرفتن شهر مذکور ناکام شده و از حوالی حصار که در آن وقت خط سرحدی قلمرو و سلطنت تیموریان هرات از آنجا میگذشت با سه صد نفر همراهان خود به طرف آمو دریا نزدیک شده و آنرا هم عبور نموده، وارد صفحات باختر گردید.

قراریکه فرناد گروناد در کتاب خویش موسوم به "بابر" مینویسد: (۲۸)

"در بین وقت خسرو شاه بنام و تحت قیمومیت سلطان حسین بایقرا به تمام وادی اکسوس (آمودریا) از فرغانه به طرف شمال و از هندوکش به طرف جنوب حکومت میکرد. حوزه حکومت او از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب در حدود چهارصد کیلو متر طول و پهنائی داشت. خسرو شاه اصلاً از ترکان قبیچاق بود. طرفداران و پول زیاد داشت، آدم قصی القلب و ظالم بود و به اندازه ئی مردم از او میترسیدند که حتی در تاشکند کسی طفل خود را در خانه تنها مانده نمی توانست."

خسرو شاه با تقویت مقام و نفوذ خود در قندوز به بادر قدیم خود محمود میرزا وقعی نگذاشته و برای اینکه از ناحیه پسران او نگرانی نداشته باشد، مسعود را کور کرد و بایسنغر را با زه کمان خفه نمود. بابر وی را بسیار بد می دید. مقر خسرو شاه در این وقت قندوز بود و احمد قاسم خواهر زاده او بر علاقه کهمرد، آجر و بامیان حکومت میکرد. طبیعی خسرو شاه هم نمی خواست که مرد حادثه جوئی چون بابر وارد قلمرو حکومت او شود. به مجردیکه بابر در خاک های شمال آمو دریا وارد حوزه حکومت خسرو شاه شد، به اعزام ایلچی و مطالعه اوضاع اقدام کرد ولی فوری به احراز جوابی موفق نشد. سپس خسرو شاه ایلچی اعزام کرد و در بین میان اینقدر به بابر معلوم شد که خان و خوانین از حکمران خود دل خوشی ندارند. حتی برادر خسرو شاه بانی چغانیانی در قبادیان به استقبال بابر رفت و با او ملحق شد. بابر رود آمو را از مقام «اوباج» عبور نموده و راه کهمرد پیش گرفت و بعد از اینکه مادر و زنان معیتی خود را در «آجر» گذاشت به طرح نقشه های آینده افتاد.

آشفتگی اوضاع اداری و سیاسی در داخل خراسان عصر تیموری به او کمک زیاد کرد. سلطان حسین میرزا از طرف برخی از پسران خود دل خوشی نداشت و احکام او چون خسرو شاه و ارغونی ها به فکر خودسری ها و احراز جاه و مقام بلند تر افتاده بودند. شییبانی خان ازبک دربار هرات و حوزه حکومت خسرو شاه را تهدید میکرد چنانچه هنوز بابر حساب خود را با خسرو شاه تصفیه نکرده بود که شییبانی خان به سرعت باد حصار را متصرف شده و به طرف قندوز حمله کرد. بابر نه تنها از خطر دو دشمن نجات یافت بلکه دشمنی که داخل خاک قلمرو حکومت اش شده بود در راه عزیمت به طرف کابل به وی تسلیم شد. این موقعی بود که بابر از کهمرد و اجر برآمده رهسپار کابل بود و از «دوشی» گذشته خویش را به اندراب رسانید. قراریکه در ترک خود میگوید:

"از خواجه زید در دو سه منزل به غوربند آمد". شیرکه ارغون از امرای مقیم ارغون، حکمفرمای کابل، در کنار «آب باران» در حوالی بین چاریکار و گلبهار موقع گرفته و نمی گذاشت که کس از راه پنجشیر نزد عبدالرازق میرزا که از کابل گریخته و در میان افغانان ترکانی در نواحی لغمان میزیست، برود. شیرکه سد راه بابر و همراهانش شده نتوانست و اسیر شد. بابر وارد هویپیان شد و از آنجا به سنجدره آمده، سپس از راه «قره باغ» وارد «آق سرای» شد. میان او و کابل جزء دشت قلعه حاجی و کوتل پای منار باقی نمانده بود. چون زمستان نزدیک بود در آق سرای با همراهان خویش کنکاش کرد که آیا برای گذراندن زمستان به لغمان برود یا فوری به کابل حمله کند؟ آخر مصمم به حرکت جانب کابل شد و به «قروق» رسید و از آنجا به «اولانگ چالاک» فرد آمد. کابل و حصار و بالاحصار آنرا از دور ملاحظه کرد. چون آق سرای عبارت از «اغه سرای» موجوده است. «قروق» به گمان غالب عبارت از رشته کوهائی است که دشت قلعه حاجی را احاطه کرده است. بابر یک منزل راه زده و از آنجا به اولانگ چالاک وارد شد. این اولانگ به احتمال قریب عبارت از وادئی است که رشته کوهای هزاره بغل شمال آنرا فراگرفته و از ده کپک تا یکه توت در حصص شمالی کابل افتاده و باغ حیدر تقی و گورخانه «قل بابزید» در همین ساحه وقوع داشت.

نقشه محاصره کابل از طرف بابر مقیم و ترتیب دفاع از بالاحصار او آخر ربیع الاخر ۹۱۰

محمد مقیم ارغون که در ۹۰۸ از بی کفایتی و صغرسن عبدالرازق میرزا پسر الغ بیگ عم بابر و اختلاف بیگ ها استفاده نموده و کابل را اشغال نموده بود، هنوز موقعیت خویش را طوریکه باید در کابل مستحکم نساخته بود که بابر عقب دیوار های بالاحصار پدیدار شد. مقیم چاره دیگر نداشت جزء اینکه خویش را در بالاحصار محکم کند و به دفاع پردازد زیرا برادرش شاه بیگ در قندهار و پدرش ذوالنون در هرات بود و از این دو نقطه دور دست کمکی به او رسیده نمی توانست. چون «شیرکه» یکی از امرای او در حوالی بین چاریکار و گلبهار به دست بابر اسیر شده بود، بیشتر معنویات او متزلزل شده و ناچار به دفاع پرداخت تا شاید از بیرون حصار کمکی به وی رسد و این کمک را بیشتر از طرف پدر و برادر شیرکه انتظار داشت.

نقشه بابر در محاصره کابل عبارت از این بود که با جمع همراهان سواره و پیاده به شهر نزدیکتر شده، برادرش جهانگیر میرزا را امر داد تا از جناح راست به طرف «کوچه باغ» یعنی تنگی کورگاه پیشروی کند. معبر «کوچه باغ» که حالا بنام دهمزنگ شهرت دارد در آن وقت هموار نبود و پوزه های سنگی در کوه که از طرفین رود خانه کابل فشرده بود، سربالائی داشت. برادر بابر جهانگیر از همین معبر گذشته از طرف غرب به طرف قلعه کابل پیش آمد و خودش قراریکه در تزک خویش میگوید " از طرف گورخانه قتلق قدم بر پای تپه ئی که بیشتر از پشته است برآمد" چون گورخانه مذکور در شاه شهید بود،^(۲۹) واضح معلوم میشود که بابر از طرف شرق بر بالاحصار حمله کرده است.

دسته اساسی همراهان او از نقاط مختلف، مخصوصاً از پل قتلق قدم گذشته و همه دسته جمعی سوار و پیاده به طرف بالاحصار یورش آوردند. عده محدودی که از شهر بیرون در مقابل او برآمده بودند، عقب نشستند و داخل حصار شدند.

دروازه چرمگران، ارگ، خاکریز ارگ قلعه، چاه های خس پوش

تزک بابر اولین اثریست که در سال ۹۱۰ هجری قمری یعنی ۴۶۵ سال قبل ما را به برخی از جزئیات بالاحصار آشنا میسازد. همانطور که در صفحات قبل دیدیم، ۱۴۲ سال قبل از بابر، امیر حسین و تیمور لنگ هم بالاحصار را در محاصره افگندند ولی متأسفانه مأخذ از دادن جزئیات در آن وقت ساکت بود. کلمه «قلعه» البته در مأخذ اسلامی قرن چهار هجری هم آمده و از آن تذکر دادیم. کلمه «ارگ» بار اول جلب نظر میکند. از دروازه های بالاحصار هم بار اول به یکی از آن ها بنام «دروازه چرمگران» بر میخوریم. «خاکریز ارگ» هم بار اول موضوع خندق دور بالاحصار را بمیان می آورد. «چاهای خس پوش» جزء تعبیه های جنگی است که مقیم ارغون و دفاع کنندگان حصار در نقشه های تدافعی خویش به حفر آنها اقدام کرده و قراریکه در ذیل دیده میشود بعضی از امرای بابر در آن سرنگون شدند. برای اینکه از اصل مأخذ بسیار حاشیه نرفته باشیم، اینک آنچه خود بابر در ین مورد نوشته از روی ترجمه بابر نامه موسوم به «تزک بابری»^(۳۰) نقل میکنیم:

"... در ان محل جوانان شوخی کرده تا دروازه چرمگران تاختند. اندک مردمی که برآمده بودند، به جنگ ایستاده نتوانسته، گریخته، در میان قلعه درآمدند. در خاکریز ارگ در پهلوی بلندی از مردم کابل بسیار به تفرج برآمده بودند. همینکه گریختند گرد بسیاری شد و از بالای بلندی افتادند. در میان دروازه و پل بر بالای پشته بلندی و از میان راه زمین را کافته، کوه ساخته، خس پوش کرده بودند. سلطان قلی چناق و بعضی جوانان در وقت تاختن افتادند. از طرف برانگار یک دو جوانی با چندی که از میان (کوچه باغ) برآمده بودند، یک دو شمشیر با هم انداخته، رد و بدل کردند. چون به جنگ فرمان نبود، بهمین مقدار برگشتند. مردم قلعه بسیار ترسیده، دلگیر آمدند. مقیم امر را در میان انداخته به بندگی آمدن و کابل سپردن را اختیار نموده به توسط باقی بیگ چغانیانی آمده، ملازمت نموده، ما هم در مقام عنایت و شفقت شده،

دغدغه و توهم را از خاطرش رفع کردیم. مقرر شد که فردای آن با تمام نوکر و سوار و مال و مهمات خود برآمده، قلعه را بسپارد. مردم که به خسرو شاه متعلق بودند، مردمی بودند که به بی سری و دست اندازی اموخته بودند. بجهت برآوردن کوچ مقیم، جهانگیر میرزا و ناصر میرزا امرای کلان و انجکیان را تعیین کردیم که مقیم را با مردم که تعلق به مقیم اند، با مال و مهمات ایشان از کابل برارند و از برای مقیم در تیه یورت مقرر کردیم. صبح آن میرزایان و امرا به دروازه رفته، هجوم و غوغای خلیق را بسیار دیده، به من کس فرستادند که تا شما نیائید، این مردم را کسی منع نمی تواند کرد. آخر خود ساز شدم. چهار پنج کس را به تیر زده یک دو کس را پاره فرودم. غوغا کردن پست شد. مقیم با متعلقان خود سالم و سلامت رفته در تیه فرود آمدند. در اواخر ماه ربیع الاخر الله تعالی (ج) بفضل و کرم خود کابل و غزنی و ولایت اورا بی جنگ و جدال میسر و مسخر کرد^(۳۱)

دروازه چرمگران اولین دروازه بالاحصار که در تزک بایری ذکر شده، دروازه ئی بوده در سمت مشرقی بالاحصار و این مطلب در جای دیگر در موقعی که بابر از شهر کابل سخن میراند، واضح تثبیت میشود. زیرا میگوید: "شرقی اولانگ سیاه سنگ است در میان دروازه چرمگران و این اولانگ واسطه گورخانه قتلقت قدم است." موقعیت سیاه سنگ در حصص شرقی بالاحصار واضح است. دروازه چرمگران حتماً همان دروازه شرقی بالاحصار بوده که بعد ها بنام دروازه شاه شهید شهرت یافته است. گورخانه قتلقت قدم عبارت از گورستانی بوده که بدور زیارت شاه شهید افتاده است. پلی که در پارچه فوق الذکر تزک ذکر شده پلی بوده که بعد ها بنام (پل مستان) شهرت پیدا کرده است، زیرا پیش روی دروازه چرمگران یعنی دروازه شاه شهید قرار داشت. خس پوشک هائی که به امر مقیم ساخته شده بود، در زمین های سمت شرقی خارج بالاحصار بین دروازه و پل مذکور وقوع داشت و حین یورش، بعضی از امرای بایری منجمله سلطان قلی چناق در آن سرنگون گردید. (کوچه باغ) را پیشتر شرح دادیم، زمین های پیش روی دهمزنگ و معبر دهمزنگ که شکل کوچه دارد، شامل آن بود.

روز های اخیر ربیع الاول سال ۹۱۰ هجری قمری خروج مقیم ارغون از بالاحصار و رفتن او به تیه فتح بالاحصار به دست بابر

روزهای اخیر ربیع الاول سال ۹۱۰ هجری قمری است. نزدیکی زمستان هوای کابل را سرد ساخته ولی باز هم با برآمدن افتاب هوا گرم میشود. مقیم ارغون که در ۹۰۸ از بی کفایتی و صغرسن عبدالرزاق میرزا پسر الغ بیگ استفاده کرده و بالاحصار را با امارت کابل اشغال کرده است، هنوز دو سال را پوره نکرده و وضعیت او متزلزل است. زیرا عبدالرزاق میرزا در لغمان مترصد احراز مجدد مقام و موقعیت خود است و مردم کابل و اطراف هم او را هنوز به درستی نشناخته اند. مقیم انتظار داشت که کمکی از بیرون بالاحصار و از دورتر ها به او خواهد رسید و به بهانه مذاکرات چند روز حمله آخری بابر را به تعویق انداخت. ولی بلاخره امید او به سنگ خورد و تسلیم شد. در داخل و خارج بالاحصار هیاهو و غوغای بزرگی بلند است. غوغای داخل اضطراب انگیز است و از بیقراری و تشویش و ترس جان مقیم ارغون و خانواده و امرا و طرفداران او که در محاصره افتده اند، حکایت میکند. غوغای خارج معرف هیجان و جوش حمله و شوق گرفتن قلعه و ارگ است.

تعداد همراهان بابر که حین عبور از آمو دریا از دوصدوسه نفر تجاوز نمی کرد، زیاد شده چندین نفر از همراهان قدیم و رفقای سابق او در شمال هندوکش به او پیوست شده اند. تسلیم خسرو شاه و دسته معیتی او به این تعداد افزوده است. اسیر شدن (شیرکه) در حوالی گلپهار و تسلیم شدن جمعیت او رقم دیگری به همراهان بابر افزوده است. مردم کابل برای سیر و تماشا به تعداد زیاد به دور دیوارهای بالاحصار گرد آمده اند. مقیم آماده برآمدن از بالاحصار است و چون موافقه شده است که با خانواده و همراهان و مال و اسباب خارج شود، بار و بونه زیاد در داخل بالاحصار، عقب دروازه چرمگران جمع شده ولی دروازه هنوز مسدود است. در آغاز کار خود بابر شخصاً حاضر نشد که تسلیم شدن حریف را ببیند. چون میدانست که نفر خسرو شاه که تازه تسلیم شده اند به چور و چپاول عادت دارند، فلذا از احتیاط کار گرفته برادرانش جهانگیر و ناصر میرزا را تعیین نمود تا حین خروج مقیم و تسلیم دادن بالاحصار، خارج باشند و از وقوع پیش آمد های ناگوار جلوگیری کنند. چنین ترتیب گرفته شده بود که مقیم و خانواده او را در (تیبه) برده و موقتاً در آنجا نگهداری کنند. با اتخاذ همه ترتیبات لازمه چون موقع موعود فرارسید، مهمه و غوغای عظیمی در پیرامون دروازه چرمگران بلند شد و جهانگیر میرزا چون دید که کار به آسانی سر برآورد نخواهد شد، به خود بابر خبر داد تا شخصاً حاضر شود. او قهرماً منجر به کشتن چهار، پنج نفر گردید. هرج و مرج، جوش و خروش، غوغای طرفین و هنگامه سیر بینان شهر آرام شد و بلاخره دروازه چرمگران باز شد. مقیم ارغون با متعلقانش بیرون برآمد. او را به طرف تیبه بردند و بابر با همراهانش داخل بالاحصار کابل گردید.

چون در نگارش این اثر همیشه وقت بوقت نوشته های خویش را با گرفتن متون زینت بخشیده ایم، اینک اینجا چند سطر علامه ابوالفضل علامی را از جلد اول اکبر نامه اتخاذ میکنیم: (۳۲)

"... حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تنسیق ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند و در آن وقت محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق میرزا ابن الغ بیگ میرزا ابن سلطان ابوسعید میرزا که عم زاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی میشد گرفته بود. طنطنه نهضت رایت اقبال شنیده متحصن شد و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب به قندهار پیش برادر خود شاه بیگ رخصت یافت و کابل در اواخر ربیع الاول سنه ۹۱۰ بدست اولیای دولت ابد پیوند درآمد."

دختر بابر، گلبدن بیگم در رساله کوچک و بسیار موجز و دلچسپ خود چنین میگوید: (۳۳)

"در آن وقت تحکم کابل محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون که پدر کلان ناهید بیگم بود، داشت، کابل را بعد از وفات الغ بیگ میرزا از عبدالرزاق میرزا گرفته و آن عبدالرزاق مذکور عموزاده پادشاه بود. پادشاه به دولت کابل آمدند، دوسه روز قلعهگی شد و از چند روز بعهد و قول کابل را به بندگان حضرت پادشاه سپرده با مال و اسباب خود به قندهار پیش پدر خود رفت و فتح کابل در اواخر ماه ربیع الثانی ۹۱۰ بوده"

**کابل از نظر بابر، قلعه کابل، قلعه شاه کابل
تنگی انورین، تنگی ده یعقوب، جوی ویس اتکه**

بابر همان طور که مرد شمشیر است، صاحب قلم هم میباید. این شهزاده آواره و فاتح تهی دست را مرد متفکر، شاعر با قریحه و نویسنده توانا هم میتوان خواند. چند صفحه مختصری که راجع به کابل و موقعیت جغرافیائی و تجارتي آن نوشته، فکر کنجاو و نظر بصیر او را معرفی میکند. این پارچه تزک بابرى اولین متنى است که در حدود ۴۶۴ سال قبل معلومات قيمتدارى راجع به بالاحصار کابل، نفس شهر و گرد و نواح آن میدهد و بار اول یک سلسله نام جاهائی را متذکر میشود که در مأخذ بعدتر تکرار آمده و تا امروز اکثر آن از بین نرفته است. اینک اصل متن: (۳۴)

گلکنه، کول کلان، چشمه خواجه شمو،
چشمه خواجه خضر، چشمه خواجه روشنائى
خواجه عبدالصمد، گشتگاه مردم کابل
عقابین ارگ کابل، سیه سنگ، سونگ قرغان
اولانگ چالاک، اولانگ کمرى، اولانگ دیورن
اولانگ تيبه، اولانگ کوش نادر، باد پروان
کابل تجارت خانه، میوه های کابل، هندوکش
هفت راه، خاواک، طول، بازارک، سراب، بارندى
پروان، هفت بچه، خنجان، کوتل قبچاق
سرخاب، اندراب، شبرتو

"کابل از اقلیم چهارم است، در میان معموره واقع شده است، شرقی لمغانات و پرشاور و هشنغر و بعضی از ولایات هند است، غربی او کهستانها است که کرنو و غوودران کهستان است، شمالی او ولایت قندوز و اندراب است، کوه هندوکش در میان است، جنوبی او فرمل و نغر و بنو و افغانستان است. مختصر ولایت است، طولانی افتاده، طول او از مشرق بطرف مغرب، اطراف و جوانب او تمام کوه است. قلعه او به کوه پیوست است، در میان غرب و جنوب غرب قلعه یک پارچه کوه خوردیست، در قلعه آن کوه چون شاه کابل عمارت کرده بود، این کوه را شاه کابل میگویند. ابتدای این کوه از تنگی انورین است تا تنگی ده یعقوب تمام میشود. گرداگرد او یک فرسنگ بوده باشد. در دامنه این کوه تمام باغات است. در زمان عم من الغ بیگ، میرزا ویس اتکه در دامنه این کوه یک جوی برآورد. باغاتی که درین دامنه است، تمام با این جوی معمور است. پایان آب گلکنه نام محله ایست خلوت گوشه هاست، بسیار لوندی آنجا کرده شده بود. بطریق مطایبه این بیت خواجه حافظ را تفسیر داده خوانده میشود:"

" ای خوش آنوقت که بی پا و سر ایامی چند
ساکن گلکنه بودیم به بد نامی چند"

"در جانب جنوب قلعه و شرقی شاه کابل یک کول کلانی افتاده، گرداگرد او بیک میل شرعی نزدیک میشود و از شاه کابل به کابل رویه سه چشمه خورد برآمده، دوی از آن در نواحی گلکنه است. بر سر یک چشمه خواجه شمو نام مزاریست و در چشمه دیگر قدمگاه خواجه خضر است. این دو گشتگاه مردم کابل است. یک چشمه دیگر روبروی خواجه عبدالصمد است، خواجه روشنائی میگویند. از شاه کابل یک بینی گاهی جدا شده آمده، عقابین میگویند. از اینها جدا یک کوه خوردی افتاده، ارگ کابل بر بالای این کوه است."

"قلعه^(۳۵) طرف شمال ارگ است. این ارگ غریب مرتفع و خوش هوا جای واقع شده بر یک کول کلان و سه اولانگ دیگر که سیه سنگ، سوگ قورغان و چالاک باشد، مشرف است و تمام اینها زیر پایند اولانگ ها در محل^(۳۶) سبزی بسیار خوب مینماید. در بهار باد شمال هرگز کم نیست، باد پروان میگویند. در ارگ بطرف شمال او خانه های دریچه دار بسیار خوش هوا است. ملا محمد طالب معمائی در تعریف کابل یک بیت با اسم بدیع الزمان میرزا بسته میخواند:"

"بخور در ارگ کابل می بگردان کاسه پی در پی
که هم کوه است و هم دریا و هم شهر است و هم صحرا"

"هندوستانی غیر هندوستان را خراسان میگویند چنانچه عرب غیر عرب را عجم میگویند. در میان هندوستان و خراسان براه خشکی دو بندر است، یکی کابل و یکی قندهار. از فرغانه و ترکستان و سمرقند و بخارا و بلخ و حصار و بدخشان کاروان به کابل می آید و از خراسان به قندهار می آید. در میان خراسان و هندوستان واسطه این ولایت است. سوداگران اگر به خطا و روم روند نهایت همین قدر سود بتوانند کرد. هر سال هفت، هشت هزار اسپ بکابل می آید. از جانب هندوستان هم پانزده، بیست هزار خانه وار^(۳۷) کاروان می آید. متاع هندوستان برده و رخت سفید و قند و نبات و شکر و عقاقیر می آرند. بسیاری از سوداگران باشند که به ده سی و ده چهل راضی نباشند. متاع خراسان و عراق و روم و چین در کابل یافت میشود. هندوستان خود بندر اوست، گرم سیر و سرد سیر هم نزدیک است. از کابل در یک روز آنچنان جای میتوان رفت که هرگز برف از آنجا بر طرف نمیشود مگر احياناً تا آنچنان تابستان نیاید که برف نماند. میوه های گرم سیر و سرد سیر در توابع کابل بسیار است و نزدیک است، هوایش بسیار لطیف است. مثل کابل جای با هوا معلوم نیست جای دیگر باشد. در تابستان شب ها بی پوستین خواب نمی توان کرد. در زمستان اگر چه برف بسیار می افتد اما سردی او مفرط نیست. سمرقند و تبریز اگر به خوش هوایی مشهور اند اما سردی آنها مفرط است. از میوه های سرد سیر در کابل و مواضع کابل انگور و انار و سیب و زردالو و بهی و امرد و شفتالو و آلبالو و بادام و چارمغز بسیار است. من نهال آلبالو آورده، کاراندم. آلبالوهای خوب شد و هنوز در ترقی بود و میوه های گرم سیر مثل نارنج و ترنج و املوک و نیشکر از لمغانات می آرند. نیشکر را من آورده کاراندم. جلغوزه را از نجر او می آرند، بسیار می آید، در کابل رواج هم خوب می شود. شهد خانه ها هم دارد، بغیر کوهستان غربی از طرف دیگر عسل نمی آید. بهی و آلوی او هم خوب میباشد. بادرنگش هم خوب است. یکنوع انگور میشود که آب انگور میگویند، خیلی خوب انگور است. شراب های مست هم میشود و شراب دامن کوه خواجه خان سعید به تندی مشهور است. اگر چه حالا از روی تقلید تعریف کرده میشود."

"لذت می مست داند هوشیاران را چه حظ"

"زراعت او خوب نمی شود. زراعت خوبش چهار دی و پنج دی است. خربزه او هم خوب نمی شود. اگر تخم خراسان باشد فی الجمله بد نمیشود. در اطراف او چهار اولانگ خوب واقع شده، طرف شمال شرق اولانگ سونگ قرغان است بر کابل دو گروه بوده باشد، اولانگ خوب است. کاه او به اسپ سزاوار است، کمی مگس دارد. طرف شمال غرب اولانگ چالاک است، قریب یک گروه از کابل بوده باشد. اولانگ فراخی است اما در گرما مگس او اسپ را تشویش میدهد. غربی او اولانگ دیورن است، اگر چه آنجا دو اولانگ است، یکی اولانگ تیهه، اولانگ (کوش نادر) و به این حساب پنج اولانگ در کابل میباشد. هر دو اولانگ از کابل یک فرسخ شرعی باشد، مختصر اولانگ ها است اما کاه او به اسپ بسیار سزاوار است. مگس در او نمی باشد. در اولانگ های کابل برابر این ها اولانگ نمی باشد. شرقی اولانگ سیاه سنگ است. در میان دروازه چرمگران و این اولانگ واسطه گورخانه قتل قدم است. چون در بهار مگس او بسیار میشود، این اولانگ را کم نگاهداشت میکنند. به این اولانگ پیوست، اولانگ کمری است. به این اعتبار در گرد کابل شش اولانگ میشود اما چهار اولانگ مشهور است. ولایت کابل مضبوط ولایتیست، زود در آمدن غنیم در بین ولایت مشکل است. در میان کابل و بدخشان و بلخ و قندوز واسطه کوه هندوکش افتاده. از این کوه هفت راه می براید، سه راه در پنجشیرات، بلند تر کوتل خاواک است، از این پایان تر طول، از آن پایان تر بازارک. بهترین این سه کوتل طول است اما راهش اندک درازتر است. غالباً از همین جهت طول میگویند. راست ترین کوتل ها بازارک است. از راه طول و بازارک در سراب فرود می آیند. مردم سراب چون در موضع بارندی^(۳۸) دره تمام میشود، کوتل بارندی میگویند. یک دیگر راه پروانست در میان کوه کلان و پروان هفت کوتل دیگر است. هفت بچه^(۳۹) میگویند از طرف اندراب دوراه آمده در پایان کوتل کلان یکی شده از راه هفت پنج به پروان می آیند. بسیار پر مشقت راه است، سر راه دیگر از غوربند است. براه پروان نزدیک تر راه کوتل (پنگی یولی) است به (والیان) و (خنجان) فرود می آید. راه دیگر کوتل قبچاق است و جایی که سرخاب و اندراب یکجا میشود، میرسد. راه خوبی است. راه دیگر کوتل (شبرتو) است، در تابستان وقت کلانی آنها از این کوتل فرود آمده براه بامیان و ساقان میروند و در زمستان براه آب دره میروند. در زمستان تا چهار، پنج ماه جمیع راه ها بسته میشود. از راه شبرتو از این کوتل گذشته براه آب دره میروند. در بهار وقت کلانی آنها از این راه گذشتن مثل زمستان سخت است زیرا بواسطه سیلابی شدن آب ها عبور از آن غیر ممکن میشود. بنا برین راه عبور سخت میشود و باید از کوه ها گذشت و گذشتن از کوه ها هم سخت و فقط سه یا چهار ماه در خزان که برف ها آب میشود و رودخانه ها می نشینند، عبور و مرور میشود. دزدان کافر از کوه ها و تنگی ها برآمده این دره را میگیرند."

موقعیت بالاحصار کابل و برخی از ممیزات عمرانی و جغرافیائی

پارچه ئی که بالا از ترجمه فارسی تزک بابری اقتباس کردیم، برای معرفی کابل منحیث شهر و ولایت خیلی دلچسپ و مهم است. نظر به موضوع مخصوص این کتاب یعنی بالاحصار در متن فوق یک سلسله معلومات مختصری هست که با تمام اختصار نظر به قدامت خود مغتنم و مفید میباشد. و در خور آنست که خصوصی تر از ان صحبت شود. اینک نقاطی را که به شناسایی بالاحصار و موقعیت جغرافیائی آن کمک میکند با کمک متن فوق و در حدود معلومات مندرجه آن ذکر میکنم:

قلعه

تزک میگوید: "قلعه او به کوه پیوست است." ، "قلعه طرف شمال ارگ است." چون بابر "قلعه" و "ارگ" را از هم سوا کرده و موقعیت هر کدام را تصریح نموده، از نوشته های او واضح معلوم میشود که مقصد از قلعه آن حصه حصار است که دورادور خود بار و بروج و دیوارها و خندق داشته و به طرف شمال ارگ منبسط بوده است. بعبارت دیگر قلعه نفس شهر بالاحصار را در بر میگرفت و مانند شهر های قرون وسطی دورادور خود حصار و استحکام داشت. عیان و بزرگان و یک حصه اهالی در محله های مختلف آن زندگانی میکردند و چون دامنه آن نسبتاً فراخ بود، ارگ در حاشیه جنوبی آن روی تپه قرار داشت. گوشه دیگر آن به کوه یعنی در حصه شرقی شیر دروازه به دامنه های جنوبی آن پیوست بود.

شاه کابل

بابر در تزک خود تسمیه ترکیبی "شاه کابل" را بحیث نام برای رشته کوهی استعمال کرده که امروز یک حصه آن را "شیردروازه" و حصه دیگر آنرا "کوه زنبورک" یا "شاخ برنتی" میگوئیم.

در تزک چنین آمده: "در میان غرب و جنوب قلعه یک پارچه کوه خوردیست، در قله آن کوه چون شاه کابل عمارت کرده بود، این کوه را "شاه کابل" میگویند. ابتدای این کوه از تنگی انورین است تا تنگی ده یعقوب تمام میشود. گرداگرد او یک میل بوده باشد. در دامنه این کوه تمام باغات است. در زمان عم من الغ بیگ، میرزا ویس اتکه در دامنه این کوه یک جوی برآورد. باغاتی که درین دامنه است، تمام با این جوی معمور است."

در بابر نامه موسوم به تزک بابری که توسط خان خانان به فارسی ترجمه و از طرف میرزا محمد ملک الکتاب چاپ شده است، یک اشتباه صریح در چاپ بعمل آمده و در چندین جای، "شاه کابل" که نام کوه است، "شهر کابل" ضبط شده و این اشتباه معنی اصلی متن را از نظر جغرافیا و تعیین موقعیت بسی جاها بکلی بر هم میزند. خوشبختانه در ترجمه انگلیسی مراعات این امر شده و تسمیه شاه کابل را بحیث نام کوه صحیح و درست استعمال کرده اند.

بابر آغاز و انجام کوه شاه کابل را داده است. ابتدای آنرا "تنگی انورین" و انتهای آنرا "تنگی ده یعقوب" خوانده است. اسم و موقعیت ده یعقوب روشن است و عبارت از تنگی نئی است که بعد از محلی موسوم به سنگ نوشته، رودخانه لوگر از آن گذشته و وارد جلگه کمری میشود. در ضبط تنگی انورین مشتبه هستم. در متن ترجمه انگلیسی تزک اسم مذکور بشکل "دیورن" ضبط شده است. نمیدانم کدامش صحیح باشد. تعیین موقعیت آن هم خالی از اشکال نیست که آیا عبارت از تنگی کوره گاه میباشد یا تنگی نزدیک گلپاغ و ریشخور (تنگی سیدان). شاید تنگی للندر باشد، اما تنگی مذکور دور واقع شده و رشته کوه شاخ برنتی بدان تماسی ندارد.

جوئی که ویس اتکه در زمان الغ بیگ در دامنه این کوه کنده است، تا حال موجود است و از حوالی گلپاغ تا بالا حصار خط جریان آن معلوم است و هنوز هم به بالا حصار آب میرساند و بنام بالا جوی مشهور است.

سه چشمه، گلکنه

تزک میگوید: "از شاه کابل به کابل رویه سه چشمه خورد برآمده، دوی از آن در نواحی گلکنه است. بر سر یک چشمه خواجه شمو نام مزاریست و در چشمه دیگر قدمگاه خواجه خضر است. این دو گشتگاه مردم کابل است. یک چشمه دیگر رو بروی خواجه عبدالصمد است، خواجه روشنائی گویند."

"چشمه خضر و موقعیت آن بر همه معلوم است. چشمه خواجه شمو و موقعیت آن در این اواخر در نظرها مغشوش شده است. زیارت خواجه شمو درست در جوار مرقد حضرت تمیم علیه السلام واقع بود و آنرا مزار "خواجه شمس" یا "مزار شمس" میگفتند. حتی قولی بالای مزار واقع است و از گرده آن راهی بطرف ویسل آباد رفته، امروز بنام "قبر نداف" شهرت دارد. تا صد و صدوپنجاه سال قبل بنام "قول شمس" یاد میشد. پس چشمه و مزار خواجه شمو در جوار قریب مرقد حضرت تمیم قرار داشت و چشمه شمو یا چشمه شمس که متصل به مزار حضرت تمیم بطرف جنوب واقع بود تا سی سال قبل بسیار آب میداد و از آن برای آبیاری کار میگرفتند. اراضی بین چشمه خضر و چشمه شمو گردشگاه اهالی کابل بود. چون مقصد از خواجه عبدالصمد زیارت عاشقان عارفان میباشد، موقعیت چشمه خواجه روشنائی در پایان خواجه صفای حالیه واضح و روشن است، و به این ترتیب سه چشمه فوق الذکر متقابلاً در دامنه های شمالی و مشرق کوه شاه کابل در دو جناح بالا حصار وقوع داشت.

گلکنه قرار تعریف بابر محلی بود که دو چشمه از چشمه های سه گانه (چشمه خواجه خضر و چشمه خواجه شمو) در آن نواحی واقع شده بود. پس قرار دادن آن در محله خرابات فعلی اشتباه است.

در سال های بعد بابر بین "گلکنه" و "کوه" باغی ساخته بود که خود از آن در تزک خود صحبت میکند.

عقابین

تزرک میگوید: "از شاه کابل یک بینی گاهی جدا شده آمده عقابین میگویند." عقابین در عصر بابر و در عصر احفاد او معروف بود. شیخ ابوالفضل علامی در جلد اول اکبرنامه^(۴۰) میگوید: "عقابین بر قلعه کابل مشرف است." عقابین یکی از برجستگی های مخروطی شکل کوه شیردروازه است که فراز قلعه یعنی شهر مستحکم بالاحصار واقع بود. در دوره های تازه تر که در موقعش خواهیم دید، این برجستگی در اثر شکل مدور و بلند خود به کلاه فرنگی شهرت یافت و چون دیوار قدیم روی کوه در اینجا شکل دایره ئی بخود گرفته است، گفته میتوانیم که آباد کنندگان دیوار قدیمه از وضع برجسته طبیعی استفاده کرده و برجی جسیم در اینجا اعمار نموده اند.

ارگ

در تزرک بابری چنین آمده: "ارگ کابل بر بالای این کوه است، قلعه بطرف شمال ارگ است، این ارگ غریب مرتفع و خوش هوا جای واقع شده بدین کول کلان سه اولانگ دیگر سیه سنگ و سونگ قرغان و چالاک باشد مشرف است و تمام اینها زیر پایند در ارگ بطرف شمال او خانه های دریچه دار بسیار خوش هواست."

طوریکه ملاحظه میشود بابر "ارگ" و "قلعه" یعنی بالاحصار و شهر مستحکم کابل را از هم سوا کرده قلعه بطرف شمال ارگ و ارگ بطرف جنوب قلعه بالای شرقی ترین پوزه کوه شاه کابل یا شیر دروازه واقع بود. این پوزه را بریدگی طبیعی از رشته کوه مذکور مجزی کرده و شکل تپه ئی سنگلاخ بخود گرفته. این ارگ مقدم بر زمان بابر و حین ورود او به کابل خانه هائی داشته که دریچه های آن رخ بطرف شمال کشیده شده بود و به ارتفاعی که داشت همیشه نسیم فرح بخش و خنک در آن میوزید. در پای ارگ رخ بطرف شمال سواد شهر انبساط داشت و بطرف جنوب شرق کول آب مانند دریائی در نظر جلوه میکرد و دورتر اولانگ ها صحرائی تشکیل میداد که منتهی به جدار کوه ها میشد. ملا محمد طالب معمائی که از روزنه نگاه شهزاده عیاشی چون بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین بایقرا بدین چشم انداز زیبا نگاه کرده و در مجالس نشاط بالاخانه های ارگ کیف ها نموده به یک بیت خود تمام زیبایی های طبیعی کابل و تمام کوائف عیش و نوش ارگ بالاحصار را طوری مجسم و منقش کرده که هیكل تراش هر قدر هم چیره دست باشد، از ادای آن عاجز است.

بخور در ارگ کابل می، بگردان کاسه پی در پی
که هم کوه است و هم دریا و هم شهر است و هم صحرا

کول

بابر میگوید: "در جانب جنوب قلعه و شرقی شاه کابل یک کول کلانی افتاده، گرداگرد او به یک میل شرعی نزدیک میشود." این کول به اصطلاح امروز بنام "چمن قلعه حشمت خان" یاد میشود و یکی از شکارگاه های سلطنتی است. رودخانه لوگر که از تنگی ده یعقوب عبور میکند به این کول آب میرساند و میرساند و از پای پشته بالا حصار و دامنه شرقی شاه کابل که اینجا عبارت از گوشه شرقی شیر دروازه یعنی کوه تخت شاه باشد تا نزدیکی های بینی حصار انبساط داشت. طوری که در بالا گفتیم دریائی در پای دیوار های ارگ تشکیل میداد که دامن آن در افق جنوب شرقی تا فاصله های دور افتاده پی به نظر میخورد. در بعضی سالها که آب خیزی زیاد میشد، آب کول مذکور خیلی زیاد میشد. بابر به غرض تفریح و شاید شکار در کول مذکور گاه گاه کشتی رانی میکرد، چنانچه یک وقت حین مراجعت از غزنی از راه سجاوند (لوگر) چون به ده یعقوب رسید، آب لوگر به اندازه ئی زیاد شده بود که محل عبور در تنگی ده یعقوب نبود. نا گفته نماند که بابر رود لوگر را به نام "آب ده یعقوب" خوانده و مینویسد: "چنانچه آب ده یعقوب گذر یافت میشد، من کشتی که در کول ساخته بودم، آورده در روبروی بگرامی در آب ده یعقوب انداختم و مردم به کشتی میگذاشتند. از این جهت از کوتل سجاوند گذشته و به کرویہ آمده از بگرامی به کشتی از آب گذشته در ماه ذیحجه به کابل آمدم. خلاصه کول کلان مذکور در پای دیوار های قلعه بالا حصار آب زیاد داشت و به حیث یک دریاچه مردم از دیدن آن کیف میکردند."

شش اولانگ کابل

بابر در اطراف قلعه و ارگ کابل شش اولانگ یا جلگه های سبز و حاصل خیز را اسم میبرد که سه اولانگ "سیه سنگ"، "سونک قورغان" و "چالاک" متصل سواد شهر و سه اولانگ دیگر "کمری"، "تیبیه" و "کوش نادر" را دورتر قرار میدهد. اولانگ سیه سنگ یا سیاه سنگ تا امروز به همان نام سابق خود موجود است و تا رشته تپه های خاکی که حد فاصل بگرامی میباشد منبسط است. اولانگ "سونک قورغان" قرار تزک بابری میان شمال و شرق کابل افتاده و فاصله آن از شهر دو کروه بوده، اسم این اولانگ از بین رفته و موقعیت آن زنده بانان، یکه توت، تره خیل و ده سبز را در برمیگرفت.

اولانگ چالاک از خواجه رواش بطرف ده کپییک و باغ بالا گفته شامل شیرپور و چمن وزیر آباد، شهر نو و ارگ تا کناره های رود خانه کابل منبسط بود.

اولانگ کمری هم معلوم است زیرا اقلأ با نام کمری که تا حال موجود است هر کس فهمیده میتواند که اولانگ مذکور در کجا افتاده بود. در تزک دو اولانگ دیگر یعنی "تیبیه" و "کوش نادر" که با یک نام دیگر اولانگ "دیورین" هم یاد شده که در ضبط آن در میان نسخ اختلاف نظر بسیار است. زیرا به صور مختلف "انورین"، "دیورتن" و "دیورین" هم قید کرده اند.

علاوه برین یک تنگی هم به این نام یاد میشد چنانچه ترک بابری ابتدا کوه شاه کابل (یعنی شیردروازه و کوه تخت شاه) را به این تنگی نسبت داده است. بهر حال اینقدر فهمیده میتوانیم که اولانگ مذکور که مشتمل بر دو حصه جداگانه بوده، دند چهاردهی را به مفهوم وسیع کلمه در بر میگرفت. چون موقعیت تیبه که امروز آنرا " دارالامان" گویند معلوم است، میتوان "کوش نادر" را در مقابل آن در حصص جنوب غربی حوزه چهاردهی قرار داد.

اهالی کابل

بابر راجع به باشندگان کابل و اقوام مختلفی که در آن عصر در شهر و مضافات و ولایت آن زندگانی داشتند، پاره معلومات مختصر ولی دلچسپ داده است که ذکر آن خالی از دلچسپی نیست. مشارالیه میگوید:

"اقوام مختلف در ولایت کابل بسیار است. در جلگه ها و میدان ها اترک، ایماق و اعراب اند. در شهر و بعضی دیها تاجکانند و در بعضی مواضع دیگر و ولایات از پشهئی و پرانچه و تاجیک و ترکی و افغانان اند. یازده یا دوازده لفظ در کابل تلفظ میکنند: عربی و فارسی و ترکی و هندی و افغانی و پشه ئی و پراچی و گبری و برکی و لغمانی. این مقدار از اقوام مختلف و الفاظ متغایر معلوم نیست که در هیچ ولایتی بوده باشد..."

نوشته های بابر تابلویی است که اوضاع چهارونیم قرن قبل را ترسیم میکند. اگر شهر کابل در دایره کوچک مضافات و در چوکات وسیع ولایت خود در نظر گرفته شود چنانچه بابر آنرا گرفته است، حقایق نوشته های او بخوبی روشن میشود. اقوام مختلف موجود بود و زبان های مختلف در ین ولایت حرف زده میشد و حرف زده میشد که تاثیر آن در شهر در عصر بابر به شدت محسوس میشد. پشه ئی، پراچی، برکی (مقصد از آن اورمری است) و لغمانی (مقصد از آن دیگانی است) در شمال، جنوب و شرق ولایت کابل در دره شتل، سنجن، درنامه، بولغین، لغمان و برکی برک لوگر از بین نرفته است. چون کابل در عصر بابر مرکز بزرگ تجارتي هند، ایران و ماورالنهر محسوب میشد، با رفت و آمد کاروان ها لهجه های دیگری هم در بازار در میان مردم شنیده میشد.

زلزله شدید سال ۹۱۱ در کابل سی و سه تکان در یک روز

هموار شدن فصیل های قدیمه، ترمیم شکست و ریخت قلعه، ویران شدن خانه های تعبیه در آغاز سال ۹۱۱ هجری قمری که مصادف به اواخر سال اول ورود بابر به کابل میباشد، زلزله شدیدی در کابل و مضافات آن واقع شد که تکان های آن به شدت در پغمان و بیگ توت و نقاط دور دست سمت شمالی تا

استرغچ و غیره محسوس گردید. در اثر این زلزله بسیار شدید که حدوث آن به حیث یک واقعه مهم تاریخی در عصر بابر تلقی شده است، به فصیل های قلعه بالاحصار و ارگ و حتی دیوار های بالای کوه خساره های زیاد رسید و بسیار خانه های مردم هموار شد. تزک بابری در باب این زلزله معروف چنین مینویسد:

"... در بین اثنا آنچنان زلزله شد که فصیل های قلعه و بالای کوه در شهر و مواضع اکثر خانه ها هموار شده مردم در ته خانه و بام مانده مردند. خانه های مواضع لمعان^(۴۱) (پغمان) تمام افتاده هشتاد کدخدای با سامان تمام در ته خانه ها مانده مردند در میان لمعان و بیگ توت یک پارچه زمینی که عرض او یک کته باش انداز او بوده باشد پریده یک تیر انداز پایان رفت از جای آن جای پریده چشمه ها پیدا شد. از استرغچ بمیدان تخمیناً هفت فرسنگ بوده باشد زمین این چنین شگافته شده بود که بعضی از طرف او برابر فیلی بلند شده و بعضی اطراف او از فیل پست در زمین شگافته بعضی جاها کسی نمیتوانست درآمد در زمان زلزله شدن از سر جمیع کو ها گرد ها برخاست. نورالله تنبورچی پیش من ساز می نواخت یک ساز دیگر هم بود همان زمان هر دو ساز را بدستهای خود گرفت آنچنان بی اختیار شد که ساز ها بیکدیگر زده شدند جهانگیر میرزا در تیبه بر بالای یک ایوان بالا خانه عمارتی بود که الغ بیگ میرزا انداخته بود به مجرد زلزله شدن خود را انداخت آسیبی رسید. از نزدیکان جهانگیر میرزا یک کسی در همین بالا خانه بام بالا خانه بالای او افتاده است خدا نگاه داشت به هیچ جای او آزاری نرسید. خانه های تیبه اکثر هموار شد همان روز سی و سه مرتبه زمین جنبید تا یکماه هر شب و روز یک مرتبه دو مرتبه زمین می جنبید و شکست و ریخت برج و باره قلعه را به امر او سپاهیان فرموده شد که اصلاح و مرمت بکنند در بیست روز یک ماه بحد و اهتمام شکسته و ریخته قلعه را تمام ساختند بر خیزانیده شد."^(۴۲)

علامه ابو الفضل علامی در جلد اول اکبر نامه در باب این زلزله عین مطالب فوق را در عبارت موجزتر چنین آورده است:^(۴۳)

"مبادی این سال زلزله عظیم در حدود کابل واقع شد فصیل های قلعه و اکثر منازل بالاحصار و شهر افتاد و خانه های موضع بیمغان (بمغان) تمام از هم ریخت و سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید تا یکماه شب و روز یک و دو مرتبه زمین در تزلزل بود و اساس عمر بسیاری از مردم فروریخت در میان بیمغان و بیگ توت پارچه زمین که عرض او یک کته باش انداز باشد پریده یک تیر انداز از پایان رفت و از جای بریده چشمه ها پیدا شد و از استرغچ تا میدان که قریب شش فرسنگ بوده باشد زمین آنچنان شکافت که بعضی از اطراف او برابر فیل بلند شده بود و در آغاز زلزله از سر کوهها گردبادها برخاست و در همین سال در هندوستان نیز زلزله عظیم عام شد."

به اساس نوشته های خود بابر زلزله سال ۹۱۱ زلزله بسیار مخوف و دهشتناک بود. سی و سه تکان در یک روز خود نشان میدهد که شدت آن به کدام اندازه بوده است. در بین روز بابر در ارگ بالاحصار مجلس انس خصوصی داشت و نورالله تنبورچی مصروف نواختن موسیقی بود. کدام آله موسیقی دیگر هم حاضر بود که دفعتاً زمین به لرزه درآمد و موسیقی نواز معروف تنبور و آله دیگر موسیقی هر دو را به دو دست گرفته و چنان سراسیمه شد که که ادوات موسیقی بهم خورده و از سر افتاد. در همین روز برادر بابر جهانگیر در تیبه که بعد ها به " افشار تیبه" معروف شد در یکی از برنده های عمارتی که الغ بیگ ساخته بود ایستاده بود و ناگهان خود را به پایان افگند و آسیبی به او نرسید ولی خانه های تیبه خساره زیاد برداشت و اکثر آن ها ویران شد. آنچه مربوط به بالاحصار قابل دقت است، خرابی هایی است که در

فصیل قلعه و دیوار های آن پدید آمد. حتی به دیوار های ارگ و بالای کوه ها هم خساره وارد شد. میزان خسارات را از بین میتوان تخمین کرد که در مدت ۲۰ روز یا یکماه امرا و سپاهیان به مرمت کاری های لازمه موفق شدند و این اولین مرمت کاری دیوارهای بروج قلعه بالاحصار است که یک متن تاریخی بدان اشاره کرده است. چاک شدن زمین پغمان و بیک توت و بین استرغچ و میدان ، برآمدن چشمه های جدید از چاک زمین و برخاستن گرد باد از بالای کوه های کابل هر کدام بجای خود مراتب شدت زلزله مذکور را ثابت میسازد.

این زلزله در اتخاذ پاره تصمیمات بابر هم بی تاثیر نماند، چنانچه لشکر کشی های خویش را بطرف قلات و قندهار مدتی به تأخیر افکند.

قندهار و قلات در بین وقت ها بدست ارغونی ها بود. شاه بیگ ارغون پسر ذوالنون ارغون در قندهار بود و برادرش مقیم ارغون که کابل را به بابر تسلیم داد و مدتی در تیبه توقف داشت و به اجازه و موافقت بابر نزد برادرش رفت، قلعه قلات را مستحکم کرده بود. خلاصه بابر بعد از اینکه با برادرش جهانگیر و باقی چغانیانی و سایر بیگ ها مشوره کرد، جانب قلات لشکر کشید. "فرخ ارغون" و "قرابولوت" نوکران مقیم ارغون شمشیر های خود را در گردن های خویش آویخته تسلیم شدند و عفو خواستند. بدین ترتیب قلات تسلیم شد و بابر در علاقه های جنوبی تر به نواحی "الاناغ" و "سواسنگ" که به جنوب شرق قلات غلزائی افتاده لشکر کشید و به کابل مراجعت کرده خودش مستقیماً به ارگ بالاحصار آمد و خیمه و خرگاه و اسب های خویش را به چارباغ کابل گذاشت.

تهدید شییبانی، دعوت و وفات سلطان حسین میرزا بابر و شهزادگان تیموری شکوه هرات و ستارگان دنیای علم، ادب و هنر عصر تیموری

رسیدن بابر به کابل و رهائی یافتن او از خطر حملات شییبانی در صفحات شمال کشور امریست که خود نزاکت آنرا ملتفت شده است. چنانچه خسرو شاه حکمران دولت تیموری هرات در قندوز و بلخ نه در اثر فشار بابر بلکه در اثر هجوم ناگهانی شییبانی مجبور به تسلیم شد. در موقعیکه بابر ساحه نفوذ خویش را بین کابل و قندهار توسعه میداد، سلطان حسین میرزا پادشاه سالخورده هرات سال سی و هفتمین سلطنت خود را می پیمود و خطر شییبانی خان را از داخل قلمرو سلطنت خود مستقیم بطرف هرات احساس میکرد. واقعاً در بین وقت مواجهه با انحطاط تیموری هرات هستیم. قراریکه دیدیم حکمرانان سلطان حسین میرزا چه خسرو شاه و چه ارغون ها در قندوز و بلخ و قندهار خودسری میکردند و همین خودسری ها و ضعف دربار تیموری سبب شد که بابر کابل را بگیرد و شییبانی بیشتر جدی شود. قراریکه ملاحظه میشود زمانه با بابر مساعدت زیاد کرد و با وجودیکه با تیموریان هرات خویشاوندی داشت، تحمل رفتن به کابل از دست آنها آسان نبود ولی نه تنها تحمل را بر خود گورا کردند بلکه خطر شییبانی سبب شد که از او استمداد جویند و وی را به هرات دعوت کنند. چون شییبانی دشمن بابر هم محسوب میشد، دعوت سلطان حسین بایقرا را به خوشی پذیرفت. گلبدن بیگم دختر بابر در "همایون نامه" میگوید:

"درین اثنا فرمان های سلطان حسین میرزا به تاکید آمدند که ما خیال جنگ با اوزبک ها داریم اگر شما هم بیائید بسیار خوب است حضرت ان معنی را از خوا بطلبیدند، عاقبت الامر بسوی ایشان روانه گشتند" (۴۷)

بابر به تخارات نرسیده و در راه در حدود کهمرد بود که خبر وفات سلطان حسین میرزا بوی رسید که بزرگان تیموری دو تن از پسران پادشاه متوفی "بدیع الزمان" و "مظفر میرزا" را نظر به دخالت و رسوخ مادر هایشان به شاهی برگزیده و دو شهزاده خود خواه و عیاش و بیعرضه بر مسند شاهی تکیه زده بودند.

بابر از دیدن اوضاع آشفته دربار تیموریان سخت متأثر شد و افسرده گردید که چسان جای پدران مقتدر را پسران نااهل و ضعیف گرفته اند. بابر تقریباً بیست روز در هرات گذرانید و تمام وقت خویش را مانند سیاحی که وارد شهر جدیدی شود، بدیدن آبادات و متروکات شاهان و هنرمندان میگذرانید چنانچه در ایام توقف خود به رهنمائی یوسف علی کوکلتاش باغ نو، باغچه علی شیر، باغ سفید، طربخانه، باغ جهان آرا، گازرگاه، تخت استانه، باغ نظرگاه، خیابان گازرگاه، تخت سفر، تخت حاجی بیگ، مزارات مولینا عبدالرحمن جامی، شیخ بهالدین، شیخ زین الدین، نمازگاه مختار، حوض ماهیان، مزار امام فخر رازی، باغ خیابان، مدرسه گهر شاد بیگم، مقبره گهر شاد، مسجد جامع، باغ زاغان، باغ زبیده، اق سرای، پل مالان، خواجه طاق، مقوی خانه، دوازده برج، حوض کلان، عمارت شمال جهان آرا، چار سوق و مدرسه شیخ الاسلام، مسجد جامع ملکان، بازار ملک، دروازه های قلعه هرات، مدرسه بدیع الزمان، کنار جوی انجیل، مقبره و مسجد قدسیه، مدرسه خانقاه خلاصه و اخلاسیه، حمام و دارالشفاء صفائیه و شفائیه و بسیار جا های دیگر را از نظر گذرانید و از دیدن این همه آثار آبادی و عمران شهر که هر کدام به عقیده "فرنادگروناد" فرانسوی "خارقه صنعت" به شمار میرفت، در شگفت شد. واقعاً تمام مظاهر دوره رنسانس هرات که در اثر مساعی و هنر پروری شاهان و شهزادگان و وزرای عصر تیموری بمیان آمده بود و شاه رخ و سلطان حسین میرزا و امیر علی شیر نوائی در آن نقش برجسته داشتند یک بیک با جلوه خاص خود او را محسور ساخت. بابر با علاقه خاصی که به آبادی و عمران و شعر و ادب و فلسفه و علوم داشت در هرات پایتخت زیبا و باشکوه تیموریان خود را در محیطی مشاهده میکرد که از در و دیوار و لا به لای کتب و آثار آن آثار نبوغ و قریحه و ابتکار فرزندان این خاک جلوه گری داشت. قراریکه تزک شهادت میدهد بابر در مدت اقامت یکماهه خود در هرات از یکطرف هیچ بنا و آیده نماند که نبیند و از طرف دیگر تا میتوانست خویش را با نام و نشان و آثار سر بر آوردگان دنیای علم و شعر و ادب و موسیقی و هنر عصر تیموری آشنا ساخت چنانچه در چند صفحه خاطرات خود بصورت اختصار و ایجاز از مولینا عبدالرحمن جامی، مولینا عبدالغفور لاری، شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی، ملا زاده عثمان چرخ، حسن علی طفیلی، اصفی، بنائی، سیفی، هاتقی، میر حسین همائی، ملا محمد بدخشی، یوسف بدیعی، آهی، محمد صالح، شاه حسین کامی، سلطان علی خطاط، بهزاد، شاه مظفر، خواجه عبدالله مروارید، قل محمد عودی، شیخ نائی، شاه قلی، حسین عودی، غلام شادی، میر عزیز، پهلوان محمد سعید و غیره اسم میبرد.

خلاصه بابر در حالیکه از دیدن متروکات عمرانی و هنری عصر درخشان تیموریان هرات غرق حیرت بود و اسمای بزرگان علم و ادب را با خود زمزمه میکرد و به روان شاهرخ و سلطان حسین میرزا و وزیر دانشمند هرات امیر علی شیر نوائی درود میفرستاد و از هر ج و مرج دربار و بی کفایتی اولاده آنها سخت اندوهگین و نگران بود، در عالم شگفت و حیرت راه مراجعت کابل را پیش گرفت.

زمستان پر برف و اشکال راه هزاره جات اعلان پادشاهی خان میرزا در کابل ارگ و قلعه بالاحصار در دست بزرگان کابلی آتش افروزی در بینی ماهرو، ارگ بالاحصار کابل صحنه یک درام جدید، فتح مجدد کابل بدست بابر

بابر بصورت مستقیم از راه هزاره جات بجانب کابل روان شد. تزک در خط سیر او از جاهائی مانند: حاشیه بیرونی غرجستان، چغچران، چراغدان، خوال، کوتل زرین، یک اولنگ (یکه اولانگ)، بامیان، شبرتو، جنگلیک، اشتر شهر غوربند، (اشترگرام)، کوه منار (کوتل پای منار)، بینی ماهرو (بی بی ماهرو) کابل اسم میبرد. نامبرده بتاريخ ۷ شعبان ۹۱۲ مطابق ۱۵ یا ۱۶ جنوری ۱۵۰۷ مسیحی (در اواخر جدی) که وسط زمستان باشد، به راه افتاد. در خوال از سموچ ها و کلوکی ها صحبت میکند. این محل قریب حدود ولایتی کابل و هرات از دولت آباد بطرف کابل گذشته در هزارجات سر راه سرک موتررو امروزی واقع است و سموچ های آن تا امروز موجود است. بین این نقطه و کوتل زرین برف باری های زمستان که یک قدمتر کم شده بود و عبور را بر وی و همراهان وی فوق العاده دشوار ساخت چنانکه اکثر بر پشت اسب شب را صباح کردند. علاوه بر سختی زمستان و اشکال راه شورش هزاره ها هم بر تشویش وی افزود و بالاتر از ان اطلاعی دریافت که بعضی از سران مغلی مثل محمد حسین درغلت و سلطان سنجر بر لاس از مغل هائی که در کابل مانده بودند، آوازه افگندند که بدیع الزمان میرزا و مظفر میرزا پسران سلطان حسین بایقرا بابر را در قلعه اختیارالدین (بالا قورغان) در هرات محبوس نموده و در نتیجه میرزا خان^(۴۵) خاله زاده او را به پادشاهی کابل برداشتند.

بزرگان کابل در ین وقت عبارت از: ملا بابای ساغرچی، خلیفه محب علی قورچی، احمد یوسف و محمد قاسم بودند.^(۴۶) ایشان با نقشه های حسین درغلت و سنجر بر لاس و خان میرزا موافقت نکرده قلعه بالاحصار کابل را مستحکم نگهداشتند. به عبارت دیگر کابل و حصار و بالاحصار (قلعه و ارگ) صحنه یک درام دیگر واقع شد که یک طرف خاله زاده و پسر عم بابر، میرزا خان و طرفداران او قرار داشتند و در داخل قلعه و ارگ بالاحصار سرداران و بزرگان کابلی متحصن شده، انتظار ورود بابر را میکشیدند. بابر طبیعی از وجود برخی طرفداران خود استفاده نموده فوری به آنها پیام و ایلچی فرستاد و باز حینیکه از غوربند گذشت و وارد دند کوهدامن شد اعزام نمایندگان خود را تجدید نمود که روز حمله بر شهر آتشی بر (بینی ماهرو) یعنی فراز تپه بی-بی ماهرو خواهد افروخت و وعده گرفت که آمادگی شما را از روی آتش افروزی در ارگ بالاحصار درک خواهم کرد.

بابر در ماحول شهر کابل، پل سید قاسم،
پل و باغ ملا بابا، بابا بولی، باغ خلیفه
باغ بهشت، چار باغ، شمشیر و تیر افگندن بر بابر
نیکنهار = ننگرهار، توشکخانه، پشته قرابلاق
دیوانه خانه کهنه
رخصت شدن خان میرزا بطرف خراسان

چون در بین قسمت واقعات نام های بعضی جاها در پیرامون شهر کابل ذکر شده است، با روشی که در نگارش این کتاب تعقیب نموده و مینمایم، اینک اول تر ترجمه فارسی تزک را از نظر خوانندگان گرامی میگذرانیم: (۴۷)

"... از کوه منار گذشته در دامنه کوه فرود آمده از سرما بیطاعت شده آتش ها روشن ساخته خود را گرم ساختیم. اگر چه محل آتش روشن کردن نبود اما از ضرب سرما بیطاعت شده آتش روشن کرده شد صبح نزدیک شده بود از دامنه کوه منار سوار شدیم در میان کابل و مناره برف تا ران اسپ بود همه جا برف گرفته بود کسی که از راه می آمد به تشویش میگذشت این میان را به تمام در برف فرورفته آمدیم از این جهت در وقت فرض بکابل بعجله تمام رسیدیم پیشتر از رسیدن به بینی ماهروی از ارگ آتش بلندی ظاهر شد معلوم شد که خبر دار شده اند چون به پل (سید قاسم) رسیدیم شیرم طغای را با مردم برانگار بطرف پل (ملا بابا) فرستاده شد قول و جوانگار براه (بابا بولی) شدیم دران محل بجای (باغ خلیفه) یک باغچه خوردی بود الغ بیگ میرزا ساخته بود بصورت لنگر اگر چه در چوب او قوت نمانده بود اما محوطه او بحال خود بود خان میرزا آنجا نشسته بود محمد حسین میرزا در (باغ بهشت) ساخته الغ بیگ میرزا بود بگورستان طرف باغ ملا بابا رسیده بودم که جماعه را که تیزی کرده پیش رفته بودند بر گردانده پیش ما آوردند چندی که پیشتر رفته بودند در حویلی که خان میرزا بود در آمده بودند چهار کس بودند یکی سید قاسم ایشک آغا و قنبر علی ولد قاسم بیگ و شیر قلی قراول مغول و سلطان احمد مغول بود از جماعه شیر قلی مغول از این چهار کس به مجرد رسیدن بی تحاشی در حویلی که میرزا خان نشسته بود میدرآیند غوغا میشود خان میرزا بر اسپ سوار شده گریخته می برآیند برادر خود محمد حسین قوربیگی هم نوکر خان میرزا شده بود از این چهار کس شیر قوم مغول را شمشیر زده می اندازند. در وقت پریدن سر خلاص میشود این چهار کس شمشیر و تیر خورده و زخمی شده در جای که مذکور شد پیش ما در آمده اندک کوچه تنگ سواران جمع شدند و ازدحام شد مردم بالای هم یکجا جمع شده ایستادند نی پیش میتوانند رفت نی عقب میتوانند گشت من به جوانانی که نزدیک من بودند گفتم که فرود آئید و زور بکنید دوست ناصر و محمد علی کتابدار و بابا شیرزاد و شاه محمود چند جوانان دیگر فرود آمده رفته تیر انداختند غنیم گریخت از جهت مردم قلعه بسیار انتظار کشیدیم در وقت کار نتوانستند رسید بعد از برداشتن غنیم یک و دو تاخته آمدن گرفتند هنوز به چار باغی که خانمیرزا فرود آمده بود نرسیده بودم که از مردم قلعه یوسف و سید یوسف آمدند به همراهان من در ان باغی که خان میرزا بود در آمدند دیدم که خان میرزا نیست گریخته برآمده تیز برگشتم احمد یوسف از عقب من بود از دروازه چارباغ دوست سر پلی پیاده که در کابل بجهت مردانگی او رعایت کرده منصب کوتوالی باو داده گذاشته شده بود شمشیر برهنه در دست آمد

بمن رو کرده می آید من چپیه پوشیده بودم غریچی نه بسته بودم دویلغه پوشیده هر چند هی دوست هی دوست گفته فریاد کردم احمد یوسف هم فریاد کرد از جهت اینکه در سرما و برف در بشره تغییری شده بود از انجهت بوده باشد یا از جهت اضطراب جنگ بوده باری مرا نشناخته بر بازوی برهنه من شمشیر انداخت عنایت الهی شامل بود سر مو کار نکرد شعر:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

من این دعا خوانده بودم از خاصیت آن بود که خدای تعالی این مضرت را رفع نمود این دعا اینست:

اللهم انت ربی لا اله الا انت علیک انت رب العرش العظیم ما سأله کان و ما لم یسأل لم یکن و لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و اعلم ان الله علی کل شیء قذیر و ان الله قد احاط بكل شیء علماً اللهم انی اعوذیک من ان اشرك بک و من نشرك نفسی و من شر غیری و من شر کل دابه انت اخذنا صیتها انک رب العرش العظیم.

از انجا برآمده بیباغ بهشت که محمد حسین میرزا آنجا بود امدم گریخته برآمده پنهان شده بود در رخنه باغچه که محمد حسین میرزا فرود آمده بود هفت هشت کس تیر و کمان دار ایستاده بودند من بر سر اینها اسپ خود را پاشنه کردم نتوانستند ایستاد گریختند من رسیده به یکی شمشیر انداختم ان چنان ملاق زده رفت که تصور کردم که مگر سرش بریده رفته باشد گذرا شدم بکسی که شمشیر انداختم کولتاش خان میرزا که بولک کولتاش بود شمشیر بدست او رسیده بود در وقت رسیدن به دروازه خانهای که محمد حسین میرزا نشسته بود از بالای بام یک مغولی که نوکر من بود من او را می شناختم تیری را پر کرده بروی من کشید از آنطرف و از اینطرف هی هی بادشاه است گفتند تیر را گرداند و انداخته گریخت از تیر انداختن هم کار گذشته بود میرزا و سرداران او گریخته و گرفتار شدند برای که تیر اندازد و در همین جا سلطان سنجر برلاس را که رعایت کرده تومان نیک نهار (ننگرهار) را باو عنایت کرده بودم اینهم در بین فتنه با اینها شریک بود گرفته گردن او را بسته آوردند مضطرب شده فریاد میکند که هی هی میدانی گناه از بین بیشتر می باشد که با این جمع از هم جهتان و هم مشورتان یک کلان تری تو باشی چون والد دادام شاه بیگم خواهر زاده او میشد فرمودم که این چنین بیعزتانه در زمین نکشند هیچ مرگی و بلائی نیست از انجا برآمده احمد قاسم کوه بر را که از امرای درون قلعه یکی او بود با یک جماعه از جوانان از عقب خان میرزا فرستادم در کنار همین (باغ بهشت) شاه بیگم و خانیم خانها ساخته نشده بودند از بین باغ برآمده بدیدن شاه بیگم و خانیم رفتم مردم شهر و اوباش چوب دست ها گرفته هجوم کردند در گوشه در کنار بگرفتن مردم و تاراج نمودن اموال دست اندازی میخواستند بکنند بنابراین مردمان گذاشته و تعیین کرده از هر طرف مردم را زده و رانده برآورده شد شاه بیگم و خانیم در یک خانه نشسته بودند در جائی که دائم فرود می امدم فرود آمده مثل سابق بادب تعظیم رفته دریافتم شاه بیگم و خانیم بی حد و قیاس مضطرب و منفعل و سرافکنده و خجل شدند عذر معقول می توانند گفت بطرح پرسشهای مشفقانه می توانند انداخت از اینها طمع من این چنین نبود که این جمع در مقام هر بد بختی که میشد انچنان نبود که بسرخان بیگم و خانیم گوش نیندازند خان میرزا خود نبیره زائیده شاه بیگم بود شب و روز در پیش بیگم اگر سخن ایشان نمی درآمدند خان میرزا را خود نگذاشته پیش خود میتوانستند نگاه داشت چند مرتبه هم که از همواری زمانه و ناسازگاری دوران از تخت و ملک و نوکر و چاکر جدا شده بایشان التجا بردم مادر من هم رفت هیچ نوعی رعایتی و شفقتی دیده نشد خان میرزا رادر خورد من و مادر او سلطان نگار خانم ولایتهای عین و معمور داشتند من و مادر من ولایت بجای خود باشد صاحب یک موضع و یکچند جانور هم نتوانستیم شد."

چند سطر پایانتر باز به اصل موضوع که خان میرزا و تعقیب او باشد تماس گرفته میگوید:

"... از اینجا برخاسته در چارباغی که خان میرزا فرود آمده بود آمده بولایت و ایماق و احشام فتحنامه ها فرستاد شد بعد از آن سوار شده به ارگ آمدیم محمد حسین میرزا به توشک خانه خانیم از ترس گریخته در آمده در بوغجامه توشک خود را بسته بوده است از مردم درون قلعه میرم دیوانه و بعضی دیگر را گذاشته شد که این خانه ها را بسته محمد حسین میرزا را یافته بیارند بدر خانه خانیم آمده درشت تر و بی ادبانه تر سخنان گفته اند باری بهر حال محمد حسین میرزا را از توشکخانه خانیم یافته در ارگ آوردند من مثل سابق تعظیم کرده و برخاسته خیلی هم درشت بروی نیامدم محمد حسین میرزا که باینچنین زشت و شنیع حرکات اقدام کرد و با بین نوع شور و فتنه انگیزی ها اهتمام نمود اگر پاره پاره می کردم جای آن داشت و به انواع عذاب و عقوبت سزاوار بود چون در میان یکنوع خویشی شده بود از خانیم همشیره زائیده من خوب نگار خانم فرزندان و دختران داشت این حقوق را یاد کرده محمد حسین میرزا را آزاد نموده بطرف خراسان رخصت داده شد این بی مروت حق ناشناس این چنین نیکی های مرا که جان او را بخشیدم بالکل فراموش کرده در پیش شیبان خان از من شکایت ها و غیبت ها کرده بود اندک وقتی نگذشت که شیبان خان او را کشته بجزای او رسانید شعر:

تو بدکننده خود را به روزگار سپار که روزگار ترا چاکریست کینه گذار

احمد قاسم کوه بر و چند جوان دیگر را که از عقب خان میرزا فرستاده شده بودند در پشته های قرابلاق بخان میرزا میرسند گریختن هم نمیتوانند قوت و جرئت دست جنبانیدن هم نداشت باری گرفته آوردند من در دیوانخانه کهنه در ایوان پائین شرق شمال او نشسته بودم گفتم که بیاورید از اضطراب تا زانو زده آمدن دو مرتبه افتاده بعد از دریافتن در پهلوی خود نشانیده دل دادم شربت آوردند بجهت دفع توهم خان میرزا اول شربت را خود اشامیده بار دادم چون جماعه سپاهی و رعیت و مغول و چغتائی متوهم و مذذب بودند چند روز احتیاط را مرعی داشته خان میرزا را در خانه او فرموده شد که باشد چون از این ایل والوس که مذکور شد هنوز دغدغه و تردد بود بودن خان میرزا را در کابل صلاح ندیده بعد از چند روز بطرف خراسان رخصت داده شد."

قراریکه در متن ملاحظه میشود بابر از (کوه منار) که امروز به (کوئل پای منار) بیشتر شهرت دارد، وارد میدان خواجه رواش شده و از آنجا به (بینی ماهرو) یعنی تپه (بی بی ماهرو) آمده در اینجا برای نشان دادن ورود خود به دسته ئی از بزرگان کابلی که در ارگ بالاحصار بودند و از بابر علیه خان میرزا و متفقین او طرفداری میکردند آتش افروخت. متقابلاً در ارگ بالاحصار آتش افروخته شد و با علامه های آتش افروزی طرفین آمادگی خود را برای حمله وانمود کردند. سپس بابر و همراهان او از بینی ماهرو بطرف شهر پیش می آیند تا کنار رود خانه کابل میرسند. اینجا از دو پل اسم برده شده است، یکی (پل سید قاسم) و دیگری (پل ملا بابا). تعیین موقعیت این پل ها کاریست مشکل اینقدر از متن معلوم میشود که (پل ملا بابا) بطرف راست قرار داشت چنانچه شیرم طغای را با جمعی از مردم از طرف راست بدان پل میفرستد و خودش از طرف چپ راه (بابا بولی) را پیش میگیرد و بطرف (باغ خلیفه) متوجه میشود. تعیین موقعیت باغ خلیفه که باغچه خوردی بود و الغ بیگ در آنجا عمارت مختصری ساخته بود و خان میرزا در آنجا نشسته بود، کاریست مشکل هکذا تعیین موقعیت (باغ بهشت) و (باغ ملا بابا) خالی از اشکال نیست و تحقیق بیشتر میخواهد. چارباغی که روز حمله بابر، خان میرزا در آنجا پناه برده و از آنجا

هم فرار نموده بود، آیا عبارت از همین جایی بود که تا ۳۰ سال قبل به همین نام شهرت داشت؟ مقصد از (خانیم) یا خانم که مکرر در متن ذکر شده قرار شرح پاورقی صفحه ۲۱۷ ترجمه انگلیسی تزک بابری (ترجمه جان لیدن و ویلیام ارسکین) یا عبارت از مهر نگار خانم بزرگترین خواهر مادر بابر و یکی از عیال های سلطان احمد میرزا و یا به احتمال مزید عبارت از خوردترین خواهر سکه مادری او خوب نگار خانم عیال محمد حسین میرزا بوده و خان میرزا خوردترین فرزند همشیره اندر آنها سلطان نگار خانم میشد که عیال سلطان محمود میرزا بود. شاه بیگم به اساس نوشته علامی در اکبر نامه مادر کلان سببی او بود.^(۴۸) بابر و همراهان او بعد از زد و کند های مختصر در باغ ها و باغچه ها پیرامون قلعه بالاحصار و کمکی که بالاخره از طرف متفقین او یعنی برخی از بزرگان کابل از ارگ بالاحصار میرسد بر مخالفین خود غلبه حاصل میکند و وارد ارگ بالاحصار میشود. خان میرزا پسر خاله اندر او که اعلان پادشاهی نموده بود از سراسیمگی و اضطراب زیاد بالاخره در یکی از پسخانه های ارگ (توشخانه) در میان لحاف و توشک بوغبندی مخفی شده تا اینکه او را کشف کردند و آوردند. پیش از او محمد حسین میرزا شوهر عمه او را که در ین مخالفت ها شریک بود، نیز دستگیر کرده بودند. بابر بودن ایشان را در کابل صلاح ندیده یکی را اجازه مرخصی بطرف خراسان داد و فتح نامه به اطراف فرستاد و بار دیگر در ارگ بالاحصار به پادشاهی نشست.

گلبدن بیگم دختر بابر در "همایون نامه" خود شرح ماجرای مراجعت پدرش را از هرات از راه هزاره جات و گرفتن کابل را بار دوم از دست خان میرزا بصورت موجز و مختصر ذکر کرده و چون وقایع را خلاصه کرده بیشتر در ذهن خواننده می نشیند. اینک مطالب لازمه را اقتباس میکنیم:^(۴۹)

"... و چند روزی که در خراسان بودند میرزایان هر کدام تکلیف میزبانی می نمودند و جشن ها می کردند و تمامی باغات و محلات را سیر می نمودند. میرزایان تکلیف زمستان نمودند که توقف نمایند که بعد از زمستان با اوزبک جنگ میکنیم. اما اصلاً و قطعاً نتوانستند به جنگ قرار داد. مدت هشتاد سال خراسان را سلطان حسین میرزا آبادان و معمور ساخته بود اما میرزایان تا شش ماه نتوانستند که جای پدر را نگاه دارند."

"و چون پادشاه ایشان را بی پروا دیدند بجهت خرچ و خراجات ایشان جاها تعیین نموده بودند و به بهانه دیدن آنها جاناب کابل روان شدند."

"و دران سال برف بسیار باریده بود راه ها را غلط کردند این ها هر یک تغافل کرده می رفتند. حضرت و قاسم بیگ مع پسر خود تا سه چهار روز برف دور کرده راه را تیار می کردند و مردم لشکر از عقب میگذشتند باین روش تا به غور رسیدند و در آنجا از هزاره های باغی به حضرت و رخورده جنگ کردند. از گاو و گوسفند بسیار و اشیای بیشمار از مردم هزاره ها بدست مردم شاهی افتاد و با ولجه بیحد متوجه کابل شدند."

"در پای منار که رسیدند که میرزا خان و میرزا محمد حسین کورگان باغی شده اند و کابل را قبل دارند. به مردم کابل حضرت پادشاه فرمانهای دلداری د دلای سائی نوشته فرستاد که مرا باشید ما هم آمدیم در بالای کوه بینی ماه روی آتش خواهیم انداخت و شما هم در بالای خزانه خانه آتش اندازید تا بدانیم که از آمدن ما خبر دار شده اید. وقت صبح از آن جانب شما و از ین جانب ما مقابله کنیم خواهیم شد اما تا آمدن مردم قلعه حضرت جنگ کرده و فتح کرده بودند."

"میرزا خان در خانه والده خود که خانه پادشاه بودند پنهان شدند آخر خانم پسر خود را آورده گناه طلبیدند و میرزا محمد حسین در خانه کوچ خود که خاله خورد پادشاه بود از و هم جان خود را در مفرش انداخته خدمتگاری را گفت که بر بند. عاقبت الامر مردم پادشاهی خبردار شده میرزا محمد حسین را از مفرش برآورده پیش پادشاه آوردند. عاقبت الامر حضرت بخاطر خاله های خود گناه میرزا محمد حسین را بخشیدند و بخانه های خاله های خود بدستور سابق آمد و رفت هر روزه و رعایت خاطر بیشتر از پیشتر میکردند تا غبار خاطر کلفت بخاطر خاله ها ننشینند و در ساعت جاه و جاگیر تعیین نمودند و کابل را از قبل میرزا خان خلاص ساخته خدای تعالی بایشان ارزانی داشت."

بابر به حیث پادشاه کابل انتخاب لقب پادشاه بجای امیر گرفتن کابل بقسم شگون نیک تولد شدن اکثر فرزندان بابر در کابل سال ۹۱۳ و اهمیت آن در حیات خانوادگی و سیاسی بابر

بابر که در سن ۱۲ سالگی در ۸۹۹ هجری قمری در اندجان مرکز ایالت کوچک فرغانه بجای پدر نشست مدت ۱۴ سال تمام نشیب و فراز زندگی را با انواع محرومیت ها و کامیابی ها دیده در بین دوره عمر که سنین جوانی او پخته شده میرفت بحیث یک حادثه جو برای مقابله با موانع برخاسته با عزم راسخ و مساعدت حوادث قدم به قدم به کامیابی هائی مواجه شد تا بلاخره بار دوم در ارگ بالاحصار کابل راه یافت. سال ۹۱۳ هجری قمری که مصادف به بیست و سومین سال حیات او میباشد در زندگانی پر حادثه بابر اهمیت قابل ملاحظه دارد که خود او هم به اهمیت و شگون نیک آن ملتفت شده است. سال ۹۱۳ در زندگانی شخصی و خانوادگی و سیاسی بابر و اولاد و احفاد او اهمیت خاصی دارد زیرا در بین سال در ارگ بالاحصار کابل خویش را (پادشاه) خواند و کلمه (میرزا) را که در آخر اسمای امرای تیموری می آوردند از نام خود حذف نمود.^(۵۰) برای ظهیرالدین محمد بابر فتح کابل از نظر حیات خانوادگی شگون نیکی داشت و دخترش گلبدن بیگم این شگون نیک را چنین تصریح میکند که تا عمر ۲۳ سالگی و فتح کابل پدرش هیچ فرزندی نداشت و یگانه دختری هم که از عایشه سلطان بیگم، دختر سلطان احمد میرزا تولد شده بود در سه ماهگی فوت شده بود و بعد از تاریخ فوق خداوند متعال بوی هجده فرزند عطا کرد که به استثنای دو دختر مهرجان بیگم و گلرنگ بیگم که در خوست متولد شده اند، باقی همه فرزندان او در کابل و بیشتر آنها در ارگ بالاحصار شهر دنیا آمده اند. کلانترین پسر بابر یعنی همایون در همین سال ۹۱۳ در شب سه شنبه چهارم ذیقعد از بطن ماهم بیگم در همین ارگ کابل (بالاحصار) متولد شده است. گلبدن بیگم دختر بابر موضوع تولدی همایون و گرفتن لقب پادشاهی پدرش را که هر دو در سال ۹۱۳ در ارگ بالاحصار یکی عقب دیگر واقع شده بهم بی ارتباط نمیداند و چنین می نویسد:

"غرض که گرفتن کابل را شگون گرفته بودند که همه فرزندان در کابل شده اند غیر دو بیگم در خوست شده اند مهر جان بیگم از ماهم بیگم و گلرنگ بیگم از دلدار بیگم."

"تولد حضرت همایون پادشاه که پسر کلان حضرت فردوس مکانی اند ولادت مبارک ایشان در شب سه شنبه چهارم ذی‌قعدة ۹۱۳ هجری بوده در ارگ کابل در وقتی که افتاب در برج حوت بود تولد شدند و در همان سال حضرت فردوس مکانی خود را فرمودند به امرا و سایر الناث که مرا بابر پادشاه گوئید والا اوایل قبل از تولد حضرت همایون پادشاه میرزا بابر موسوم و مرسوم بودند بلکه همه پادشاه زاده هارا میرزا میگفتند... " (صفحه ۵۱ همایون نامه گلبدن بیگم)

اتخاذ لقب پادشاهی از طرف بابر در ارگ بالاحصار کابل از نظر تشریفات درباری در تاریخ زندگانی وی به حیث یک حکمفرما و به حیث سر سلسله دودمان فعلیه که بعدها به عنوان (مغلان بزرگ هند) شهرت پیدا میکنند اهمیت زیاد دارند زیرا همین بابر بعد ها در اثر یک سلسله فتوحات تا قلب هندوستان به صفت شاهنشاه و شاهنشاه بزرگ شهرت پیدا میکند و احفاد او بیش از دو قرن به عنوان شاهنشاهان بزرگ مغلی در آن خطه وسیع حکمفرمائی مینمایند بنا علیه تثبیت محل و تاریخ اخذ لقب (پادشاهی) از طرف بابر از نظر تاریخ حایز اهمیت است و قراریکه اخیراً حین ورود هارودلمب یکنفر از مورخان امریکایی در کابل ملاحظه نمودیم تعیین تاریخ و محل اعلان پادشاهی بابر و به خصوص تعیین محل که لقب (پادشاه) را برای خود اتخاذ کرده است مسأله شده بود که با مراق و دلچسپی زیاد به حل آن میکوشید.

در حقیقت بابر در وطن آبائی خودش در فرغانه اگر شهزاده بود آواره و اگر فاتح بود تهی دست محسوب میشد. اقبال وی بعد از فتح کابل و بعد از سال ۹۱۳ هجری قمری آغاز میشود. وی طوریکه دیدیم سعادت شخصی و خانوادگی و دورنمای جلال آینده پادشاهی و سلطنتی خود را با شگون نیکی که گرفته بود، مدیون کابل میدانست. در ارگ بالاحصار تاریخی این شهر زیبا که بدان علاقه مفرط داشت، لقب پادشاهی بر خود نهاد و بابر میرزا (بابر پادشاه) شد و اگر بسیاری از مولفان وی را قبل از اینکه شاهنشاه هند و موسس سلاله مغل های بزرگ هند میشود پادشاه کابل خوانده اند خلاف نگفته اند.

شب سه شنبه چهارم ذی‌قعدة سال ۹۱۳ تولد نصیرالدین محمود همایون در ارگ بالاحصار کابل

نصیرالدین همایون بزرگترین پسر بابر پسری که بی نهایت او را دوست داشت و جا نشین او شد در شب سه شنبه چهارم ذی‌قعدة سال ۹۱۳ در ارگ بالاحصار کابل بدنیا آمد. ظهیرالدین محمد بابر حینی که به هرات رفته بود با دختری از اعیان اشراف خراسان ازدواج کرد که بعدها به لقب "ماهیم بیگم" شهرت یافت و علامه ابوالفضل علامی در دفتر اول اکبر نامه مینویسد :

"... ولادت با سعادت حضرت جهان بانی جنت اشیانی شب سه شنبه چهارم ماه ذیقعدہ نهصدو سیزده در ارگ کابل از بطن مقدس حضرت قدسی قباب پرده نشین سرادقات عفاف ماهم بیگم واقع شد و ان عفت پیاه از دودمان اعیان و اشراف خراسانند و به سلطان حسین میرزا نسبت خویشی دارند و از بعضی نقاط شنیده شده که چنانچه نسبت والائی والده ماجده حضرت شاهنشاهی به حضرت شیخ جام میرسد نسبت عالی ان قدسی قباب نیز به همان سلسله مقدسه منتئی میشود حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی وقتیکه به پرسش فرزندان سلطان حسین میرزا در هرات نزول اقبال ارزانی داشتند ان عصمت قباب را در حباله عقد در آورده بودند.

مولانا مسندی تاریخ ولادت ان حضرت (سلطان همایون خان) یافته (شاهفیروز قدر) و (پادشاه صف شکن) و کلمه (خوش باد) نیز تاریخ این زمان سعادت قران میشود که افاضل عصر یافته اند."

طرح نقشه فتوحات هند از طرف بابر در بالاحصار کابل تولد ی میرزا هندال، پشته یک لنگه

به شرحیکه در صفحات قبل دادیم، بابر بعد از اینکه از فرغانه برخاست و قبل از آنکه در آگره نشست در وسط این دو جای، در شهر زیبای کابل، در ارگ تاریخی بالاحصار، خویش را (پادشاه) خواند و به لقب پادشاه کابل شهرت پیدا کرد. یکی از حوادث مهم تاریخی که تصمیم و نقشه اجرای ان از طرف بابر در بالاحصار کابل گرفته و کشیده شده است، پیشروی به جانب هند است. این تصمیم چیز نیست که پیش از آن هزاران سال قبل و بعد از آن در طی دوره های مختلف چه از طرف جهان گشایان بیگانه در افغانستان و چه از طرف پادشاهان و سرداران افغانی بکرات در کوهپایه های این مملکت به عمل آمده و به حیث یک فورمول مکرر تاریخی بابر هم از عقب کنگره های دیوار های کهن بالاحصار کابل، محض بنام گردش و شکار برآمد و با تکرار گردشها به طرف جنوب و شرق، کارش منتهی به فتوحات هند شد. حرکت بابر از بالاحصار کابل و منتهی شدن پیشروی های او به دهلی و آگره یک عملی است که با تخت نشینی مکرر او در آگره (پادشاه کابل) شاهنشاه هندوستان میشود، زیرا بابر خود معتقد بود که همانطور که خداوند متعال همه پسران را در کابل به وی داده بود، اکثر فتوحات هم بعد از تخت نشینی در کابل نصیب وی شده بود. چنانچه دخترش گلبدن بیگم از زبان پدر خود مینویسد:

" همه فرزندان را خدای تعالی به من در کابل داده و اکثر فتح از نشستن کابل شده"^(۵) قراریکه ابوالفضل علامی در دفتر اول اکبر نامه شرح میدهد، بابر بین (شعبان ۹۱۰) و (محرم ۹۲۵) سه مرتبه از کابل از راه های مختلف به عزم هند میبراید. در محرم ۹۲۵ در حوالی آب چغدول خبر ولادت پسری از کابل برایش رسید و چون به قصد هند در حرکت بود و به شگون نیک فتح هند، نام وی را هندال گذاشت. (خبر تولدی هندال روز جمعه ۲۶ محرم ۸۲۵ بوی رسید.)

اخیرین مرتبه که بابر از کابل به عزم فتح هندوستان میبرآمد متصادف به روز جمعه غره صفر سال ۹۳۲ هجری قمری بود. گلبدن بیگم دختر بابر میگوید: " روز جمعه غره صفر ۹۳۲ که افتاب در برج قوس

بود، پیش‌خانه برآورده از پشته یک‌لنگه گذشته در جلگه دیبهه یعقوب نزول اجلال فرمودند دیگر در آنجا مقام کردند و روز دیگر کوچ به کوچ متوجه هندوستان شدند.^(۵۲)

در این وقت سلاله معروف افغانی، لودیها، از دهلی به قسمت اعظم سواد هند حکمرمائی داشتند. سلطان ابراهیم لودی و بابر در میدان پانی پت با هم مقابل شدند و بعد از جنگ‌های سخت شاه لودی کشته شده و در ماه رجب ۹۳۲ فتح نصیب بابر گردید. ازین تاریخ به بعد به حیث موسس دودمانی معروف شد که مولفان بعدی به خصوص مولفان اروپائی آنرا بنام سلسله مغل‌های بزرگ هندی شهرت داده‌اند.

کابل و گردشگاه‌های اطراف آن بابر در کوه‌دامن و کوهستان اق سرای، قرا باغ، استالف، سنجد دره بهزادی، خواجه سه یاران، ارغوان زار، هوپیان، غوربند، اشتر شهر، گل‌بهار، ۳۳ نوع لاله، لاله گل بوی لاله صد برگ، دشت شیخ، خواجه شهاب خواجه خان سعید، استرغچ، خم زرگر، درنامه، نجر و دره تاجکان، چهل‌قلبه، کوتل کوزو

شهرها در هر عصر و زمان در اطراف، نزدیک و گرد و نواح دورتر خود باغ‌ها و گردشگاه‌ها و بیلاق‌ها داشته و دارند. چهار صد سال قبل در عصر بابر و بعد در دوره احفاد او باغ‌های زیبا و قشنگی در کابل احداث شده بود که از آن در جایش تذکر خواهیم داد. در چهار گرد افق ماحول کابل همانطور که سمت شمالی امروز هم شهرت خویشرا حفظ کرده است، در دوره سابق که از آن مشغول صحبت هستیم به مراتب بیشتر معروفیت داشت. دند کوه‌دامن و دامان کهستان با آب‌های جاری، میوه‌های لذیذ، انگور فراوان و صید و شکار از بهترین نزهتگاه‌ها و گردشگاه‌های اطراف شهر بود. ذکر صیفیه‌ها و دشت و دمن و نام‌های آنها در بین جا به زندگانی اهالی کابل و بالاحصار در بین وقت جلوه خاصی می‌بخشد و خاطره‌هایی را بیاد میدهد که از خلال آن ذوق و چگونگی تفریح‌های چهار صد سال قبل باشندگان شهر کابل و کابل در میان اولانگ‌های سه‌گانه و ششگانه خویش در هر فصلی یورش‌ها، حمله‌ها، جنگ‌ها، محاصره‌ها را میدید و خون‌ریزی‌ها و قحطی‌ها و سختی‌ها را مشاهده میکرد، شاهد تفریح‌ها و گردش‌ها و شکارها و مجالس بزم و نشاط هم بود که صحنه‌های آن گاهی در بالاخانه‌های ارگ بالاحصار، گاهی در باغ‌های داخل شهر مثل چار باغ، باغ بهشت، باغ مهتاب، باغ بنفشه، باغ شهر آرا، باغ آهو خانه و غیره صورت میگرفت و برخی مواقع هم از حصار شاه کابل و آسه ماهی برآمده در خطه زیبای کوه‌دامن و دامنه‌های قشنگ کهساران کهستان به سیر و صفا و تفریح و تفریح می‌پرداختند. فایده دیگری که در ذکر اسم‌ها می‌بینم نشان دادن سابقه بسیاری از نام‌های اطراف کابل است که اینجا به شهادت یک متن اقلاً معروفیت آنها را در چهار صد سال قبل مشاهده میکنیم. بابر یک قسمت از نقاطی را که در قطار عناوین حاشیه صفحه (حالا بالای صفحه) نام‌های آنها را گذاشته ایم، در اولین پیشرفت خود از صفحات

شمال بطرف کابل، سر راه خود ذکر کرده است مانند: خواجه زید که از آنجا در سه چهار منزل به غوربند واصل شده است. سپس از (اشترشهر) و (آب باران) و (گذر هوپیان) و (سنجد دره) و (قراباغ) و (آق سرای) و (قروق) ذکر میکند و خود را به اولانگ (چالاک) که عبارت از اراضی نیمه زراعتی و نیمه چمن زار ده کپک و خواجه رواش متصل شمال شرق شهر کابل باشد، میرساند.

سیاق کلام حکم میکند که اشتر شهر دهکده یی در داخل دره غوربند در محل موجوده پل متک بوده باشد. دورتر بطرف شمال شرق این محل دهکده ئی در حوالی شیخان خیل بنام اشترگرام هنوز شهرت دارد. (آب باران) جائی بوده بین چاریکار و گل بهار. هوپیان و سنجد دره و قراباغ و آق سرای با نام و موقعیت خود موجود هستند.

مهمترین گردشگاه این عصر دره زیبای (استالف) است که به حیث یک صیفیه بسیار قشنگ کهستانی شهرت داشت و (بهزادی) و (خواجه سیاران) در آن حوالی بشهرت این منطقه افزوده بود. از دهن غوربند تا استرغچ که در وسط گلبهار مرکزیت داشت، یک سلسله نقاط قشنگ دیگر روی تپه ها و دامنه های کوه ها و کنار رودخانه ها افتاده بود که برای تفرج و تفریح و گردش و شکار از آن بهتر در حوالی کابل نمیتوان یافت.

بابر میگوید که عم او الغ بیگ استالف و استرغچ را خراسان و سمرقند لقب داده بود. عقیده او در باب استالف این است که: " مثل آن در خیلی جا ها نیست." از بیانات او در تزک چنین مینماید که باغ کلانی در آنجا بود که الغ بیگ به عنف و زور از مردم گرفته و غصب کرده بود و بابر بهای زمین های آنرا به صاحبان آن داد. بابرنامه چنین آورده: "بیرون باغ چنار های کلان، زیر چنار ها سایه های سبزه دار پر صفا و منزل ها است. از میان باغ یک آسیا آب همیشه جاری است در کنار این جوی چنار ها و درخت ها بسیار است. در اوایل این جو کج و بی سیاق بود من فرمودم که این جوی را بر وجه سیاق ساختند بسیار جای خوبی شد."

بابر شاعر حادثه جو و جنگجوی نویسنده که یکسان دلداده بزم و رزم بود به مجردیکه هیاهوی کشور داری خاطرش را مکدر و خسته میکرد از ارگ بالاخصار یا از چارباغ یا از صورت خانه باغ بنفشه برآمده و بیشتر اوقات با یکی دو نفر از مصاحبان یا رفیقان همدم و همبزم و هم راز و هم نفس از راه کوتل منار که راه معمول آن زمان بود راه کهساران سمت شمالی را پیش میگرفت تا ساعتی زیر شاخسار درختان و کنار تاکستان ها از دنیای محسوس به عالم خیال بگراید. بابر در جوانی شراب میخورد^(۵۳) و شراب سازی در عصر و زمان او در دهکده های سمت شمالی بسیار معمول بود و معروف ترین همه شراب بهزادی و شراب خواجه خان سعید بود که اولی دهکده ئی بود بین استالف و خواجه سیاران که حالا هم به همین نام موجود است و دومی بعد از دشت شیخ (شیخان خیل امروزه) در حوالی سنجن قرار داشت.

صفحات اوراق واقعات بابری از رفت و آمدهای بابر در ین نقاط و گردش های آنی و عاجل او پر است. گاهی تابش آفتاب و زمانی روزهای خزان برگ ریزان استالف را تماشا میکند و گاهی تا نماز خفتن زیر شاخسار درختان بهزادی کیف میکند و گاهی در روزهای اول بهار که لاله در دشت ها و دامان کهساران سر میزند، خویش را به دامنه های دهن غوربند و دشت شیخ و تپه های اطراف گلبهار میرساند تا لاله گلبوی را ببوید و لاله صد برگ را ببیند. چطور امکان داشت که ارغوان دامنه های خواجه سیاران را بنفشه گون سازد و شاه و شاعر با دل شوریده ئی که در آن تجلی عشق و شور نشاط تالو تاج پادشاهی را

خیره میکرد، در بالاخانه های ارگ بالاخصار بنشیند و انعکاس خنده طبیعت را در آب های زلال چشمه ساران خواجه سیاران نبینند؟ در حالیکه خود میگوید: "گمان نمیکنم در هیچ جا چنین ارغوان زاری باشد." بابر امر داد تا دورادور چشمه را گچ و سارو بگیرند و صفا نئی مانند تخت در نزدیک آن بسازند.

در کهستان، مرکز گردش های تفریحی او دره و دامان گلپهار بود. باغ های (خم زرگر) آب های خروشان (پنجشیر) و دهکده (خواجه خان سعید) در (استرغچ) هر کدام بجای خود مردم را جلب میکرد. جاله ها همانطور که امروز روی آب های مشترک شتل و غوربند و پنجشیر و سالنگ از نزدیکی های بگرام بسته میشود، در چهار قرن قبل بسته میشد. چه بسا شامگاهان که بابر ناوقت از کهستان به کوهدامن میآمد، شبها را در خانه های محقر جاله بانان در دهکده کوچک (صیابو) در جوار خرابه های بگرام میگذرانید.

گاه گاهی در تیغه های کوه هائی که جناح شمالی کهستان را گرفته است، به سیر و گردش و شکار میرفت. از راه های دشوار گذار، از کمر های کوه های (درنامه) به (نجر) فرود می آمد. در این وقت در پرده های اول کوه مسلمانان و عقب تر ها کافران زندگانی داشتند. انگور وافر و شراب بیحد زیاد بود و یکنوع شراب مخصوص اینجا را (جوشیده) میگفتند. روز ها در دره (تاجکان) نجر به شکار آهو مشغول میشد و شبانگاه در روشنائی چراغ چوب های جلغوزه در برج های بلند (چهل قلبه) می نشست و بوی کباب و جوشیده و تار تنبور او را در عالم خیال از کشتزار های سرسبز (نجر) تا قلل (کوتل کوزو) سر گیچه میداد.

آبادی های بابر در کابل

تختگاه بابر، تخت شاه، باغ میان

گلکنه و کوه

چار باغ، باغ شهر آرا، باغ جلوخانه

اورته باغ، باغ صورت، باغ مهتاب، باغ آهو خانه

سه باغچه، صورت خانه، خانه سفید، باغ خلوت

بابر از همان روز های اخیر ماه ربیع الاخر ۹۱۰ هجری قمری که وارد بالاخصار شد و سر راست به بالاخانه های ارگ برآمد، بار اول نگاهی به چهار طرف افق افکند. از سطح آب کول کلان که از پای دیوار های قلعه تا نقاط دور دست دامنه های شاه کابل انبساط داشت دورتر تا اولنگ های سیاه سنگ و سونک قورغان و چالاک زمین های زراعتی دشت های سبز و رشته کوه های سیاه را ملاحظه کرده و بیت معروف ملا محمد طالب معمائی را آهسته آهسته با خود زمزمه میکرد. کوه و دریا و شهر و صحرای کابل در دلش عزیز شد. بابر که در دیار خود روی خوشی ندیده بود، در کابل به اقبال رسید. در اینجا صاحب فرزندان شد و در اینجا لقب پادشاهی بر خود نهاد و به تفصیلی که در صفحه های پیش از قلم خود و از زبان دخترش گلبدن بیگم یاد آوری نمودیم، علاقه بابر به کابل به عشق رسیده بود و تا آخر عمر که صاحب امپراطوری عظیمی شد، کابل را به هیچ یک از پسران و دختران و بستگان خود حتی به اسم هم

نداد و آنرا خالصه خویش باقی گذاشت و در آخر عمر هم وقتی که در آگره چشم از جهان میبوشید، از وصایای او یکی این بود که جسدش را بکابل انتقال دهند. چنانچه ۶ ماه بعد از باغ نور افشان آگره که در آنجا جسدش را موقتی نهاده بودند، بکابل آورده و در باغی که بنام او (بابر شاه) مشهور است و در آن اوقات به شهادت ابو قاسم فرشته به قدم گاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شهرت داشت به خاک سپردند.^(۵۴)

بابر در آبادی و عمران شوق مفرط داشت و این اشتیاق در همه احفاد او دیده میشود. در افغانستان مخصوص در کابل و حوالی دور و نزدیک آن و بین کابل و لغمان و جوی شاهی که بعد ها به جلال آباد معروف میشود، باغ ها، خانه ها، منزلگاه ها و غیره ساخته که ذکر همه آن ها خارج چوکات این اثر است. بناً علیه مختصراً به برخی از آبادی های او در کابل که بیشتر آنهم احداث باغ ها است، میپردازیم.

بابر فراز کوچه باغ در زیر خرابه های معابد بودائی تپه خزانه و پوزه کوه در نقطه ئی که امروز بالای عمارت شفاخانه ابن سینا واقع شده است، امر به ساختن صفا ئی داد از سنگ و در همان صفا سنگی حوض مدوری کردند که قریب دو من هندوستان شراب میگرفت. در کتیبه ئی که به امر بابر در ۹۱۴ در اینجا کنده شده بود، این صفا را (تختگاه پادشاه عالم پناه، ظهیر الدین محمد بابر) خوانده اند و در زبانزد مردم معمولاً به نام "تخت شاه" شهرت یافته بود. تخت شاه نزهتگاهی بود و فراز آن باغها و کشتزار هائی قرار داشت که در آن وقت از کوچه باغ یعنی از تنگی کوره گاه در دو طرف رودخانه کابل تا باغ شهرآرا (باغ موجوده سفارت شوروی) (سفارت سابق شوروی در کنار سینما پامیر. ن) در میان دامنه های دو کوه شیردروازه و آسماهی انبساط داشت.

نورالدین محمد جهانگیر پسر جلال الدین اکبر عین کار های جد خود بابر را در ین نقطه تعقیب نموده، تختی و حوضی در برابر تختگاه و حوض بابر ساخت و کند که شرح آنرا در دوره خود او خواهیم نگاشت. اینجا از تاریخ عهد سلطنت او یعنی توزک جهانگیری مطالبی را اقتباس میکنم که راجع به تختگاه بابر نوشته است^(۵۵):

"... و قریب به تختی که ورا دامن کوه جنوب رو به کابل واقع است مشهور به تخت شاه صفا از سنگ برآورده اند که حضرت فردوس مکانی برانجا نشسته شراب نوش جان فرمودند یک حوض مدور به یک گوشه این سنگ کنده اند که قریب به دو من هندوستان شراب میگرفته باشد و نام مبارک خود را با تاریخ بر دیوار صفا مذکور که متصل به کوه است با ین عبارت نقش نموده اند که تختگاه پادشاه عالم پناه ظهیر الدین محمد بابر ابن شیخ گورکان خلدالله ملکه فی سنه ۹۱۴."

چون در برابر این تختگاه جهانگیر هم تختی ساخته بود، معلوم میشود که کدام یک در این اواخر در اثر سقوط سنگ پایان افتاده است. در حال حاضر تنها اثری که باقی مانده است پارچه سنگ بزرگی است که از محل خود سقوط کرده و بر رهرو عقب شفاخانه ابن سینا طوری معکوس افتاده که فقط بعضی کلمات کتیبه دیده و خوانده میشود. ظهیر الدین محمد بابر در نزدیکی های "گشتگاه" مردم بالاحصار که معمولاً آنجا را (گلکنه) هم میگفتند و منطقه بین چشمه خواجه شمو و چشمه خواجه خضر را در یر میگرفت، باغ دیگری طرح ریخته بود که در واقعات بابر یک جمله کوتاه در آن مورد میتوان یافت و آن این است: "... نماز پیشین از کشتی برآمده باغی را که در میان گلکنه و کوه طرح کرده بودم سیر کرده نماز دیگر به باغ بنفشه آمده شراب خورده شده از طرف گلکنه از فصیل برآمده به ارگ آمدم"^(۵۶)

چون متصل گلکنه کول کلان بود^(۵۷) برآمدن بابر از کشتی تعجب آور نیست چون موقعیت گلکنه و کوه هر دو معلوم است، میتوان باغ او را متصل چشمه خضر و بالاحصار و زمین های پای کوه تصور نمود. در جمله فوق ضمنی از باغ بنفشه هم اسم برده شده است. که معلوم میشود در حوالی متصل بالاحصار بوده و چندان از گلکنه دوری نداشت ولی به یقین نمیدانیم که خود بابر آن را احداث نموده بود یا پیشتر وجود داشت. پادشاه نامه در جمله باغ هایی که ظهیر الدین محمد بابر در کابل طرح ریخته از این باغ اسم نمی برد.

پادشاه نامه یگانه ماخذیست که از باغ هائی که بابر پادشاه در کابل احداث نموده بصورت مجموعی اسم میبرد و تحت عنوان دارالملک کابل میگوید:

"اکنون حقیقت ریاض و منازل ارم مشاغل دارالملک کابل بر می نگارد. حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی انارالله برهانه در سرزمین بهشت آئین کابل هنگامی که این نزهتگاه را بانوار عدالت آن پادشاه رضوان بارگاه فروغ تازه بود باغ شهر آرا و چارباغ و باغ جلوخانه و اورته باغ و باغ صورت و باغ مهتاب و باغ آهوخانه و سه باغچه اطرافش احداث نموده بودند و دیوار های خام گرد این بساتین کشیده."^(۵۸)

به شهادت این متن بابر اقلاً هفت باغ و سه باغچه در کابل احداث نموده بود. باغ شهرآرا در همین جایی که حالا باغ سفارت شوروی (سفارت سابق شوروی متصل سینما پامیر) است، وقوع داشت. بشهادت مؤرخان دوره های بعدی خود بابر در اینجا چنارهای زیادی غرس نموده بود. همایون در مقابل شهر آرا، باغ جهان آرا را احداث کرد که رود کابل از آن میگذشت و محل باغ علم گنج (باغ لیسه نجات و ماشین خانه) را اشغال کرده بود و از آن در ذیل واقعات عصر شاه جهان بحث خواهیم کرد.

از جمله باغهاییکه بابر در کابل احداث نموده بود "باغ اورته" و "باغ مهتاب" هر دو پهلوی هم قرار داشت و از روی پادشاه نامه به قراین زیاد میتوان گفت که باغهای مذکور در بالاحصار وقوع داشت. آنچه موید این نظریه معلوم میشود امر تعمیر "دولتخانه" از طرف شاه جهان در ین دو باغ است. اصلاً همایون حین نخستین ورود خود به کابل "باغ اورته" (یعنی باغ میانه) را به پسر خود شاه جهان داده بود. این باغ مختصر عمارتی داشت و به تفصیلی که بجایش خواهد آمد، شاه جهان در سال دوازدهم جلوس خود به کابل آمد و امر تعمیر دولتخانه را در این باغ داد.^(۵۹)

باغ آهو خانه، باغ جلوخانه و باغ صورت باغ های دیگریست که بابر در کابل احداث نموده بود. در تزک^(۶۰) باغ هائی بنام "باغ خلوت" و "باغ نور" هم یاد شده است که از باغهای کابل بود و بابر چندگاهی محل رهایش دختر کلان سلطان حسین میرزا را در باغ خلوت تعیین نموده بود. معلوم نمی شود که این باغ را هم بابر احداث کرده بود یا قبل از ورود او وجود داشت.

چار باغ از باغ های معروف کابل بود. پادشاه نامه بنای آنرا هم به بابر نسبت میدهد. گمان میکنم این باغ یا باغی به این نام قبل از ظهیرالدین محمد بابر هم وجود داشته است.^(۶۱) اگر به اشتباه نرفته باشم گمان میکنم در زمان بابر دو چارباغ به صفت خورد و کلان در کابل شهرت داشت. جهانگیر در تزک خویش چارباغ را بزرگترین باغات بلده کابل خوانده است.^(۶۲) آیا محل این چارباغیکه بابر بنا نهاده بود در همین

جائی بوده که تا این اواخر به همین نام یاد میشد و بعد ها در عصر ما بنام باغ عمومی شهرت یافت؟ بابر بسیار وقتها از قلعه بالاحصار به چارباغ میامد و در عمارتیکه بنام صورتخانه در آنجا تعمیر نموده بود رهایش مینمود. در این باغ دیوانخانه ئی هم بود در دروازه چارباغ خانه خورد سفیدی هم آباد کرده بود که به "خانه سفید" معروف بود و بسیار اوقات در آنجا می نشست^(۶۳) و مختصر مجالس انس و بعضی اوقات بزم نشاط در آنجا دائر میشد. غیر از سائر نقاط که اینجا بحثش خارج موضوع است، در همین کابل آبادیهای دیگر از قبیل مساجد و کاخها و خانه ها از طرف بابرشاه به عمل آمده و بعضی لوحه سنگ ها در موزه کابل موید این نظریه است و شرح علمی این همه بنا ها تحقیقات علمی و عملی میخواید که باستان شناسی و حفظ آثار روزی بدان متوجه خواهد شد.

همایون

ظهیرالدین محمد بابر بتاریخ دوشنبه پنجم ماه جمادی الاول سال ۹۳۷ هجری قمری مطابق ۶ دسمبر ۱۵۳۰ مسیحی در چار باغیکه بر لب دریا جون (جمنا) در آگره بنا نهاده بود، وفات کرد و موقتاً در باغ نور افشان به خاک سپرده شد تا بعد قرار وصیت جسدش را بکابل انتقال دهند. درین وقت از پسران او همایون در هند و دیگران عموماً در کابلستان بودند و کابل شهر زیبائی که بابر انرا عزیز میداشت و خالصه خود میدانست و تا آخر عمر به هیچ یک از فرزندان خود به هیچ نام و نشانی نداد، مگر رهایش دودمان او محسوب میشد.^(۶۴)

همایون پسر کلان بابر که تولد یافته بالاحصار کابل بود و درین وقت سن عمرش به ۲۴ رسیده بود، به تاریخ نهم جمادی الاول ۹۳۷ در آگره بر تخت نشست و پادشاهی او با اینکه به اساس آرزوی پدر حتی در حیاتش صورت گرفت، حسد و مخالفت نهانی برادران را بر انگیخت. کامران میرزا که بیش از سائرین خویش را ذیحق میدانست قندهار را به برادر دیگرش میرزا عسکری سپرده از راه کابل عازم لاهور شد و آن شهر را متصرف گردید. همایون برای آرام ساختن هنگامه برادران فوری میرزا کامران را به حکومت کابل و قندهار گماشت و حکومت بدخشان را به سلیمان میرزا تفویض نمود و هندال را حاکم الور مقرر کرد. در ده سال دوره اول سلطنت همایون که پسران بابر علیه یکدیگر نقشه کشی داشتند دو جنبش دیگر کسب شدت میکرد. به طرف غرب در داخل خاک کشور صفوی ها حمله های خویش را بر قندهار تکرار میکردند و در شرق یا خوبتر بگوئیم در شمال غرب هند فرید نام یک نفر از جوانان خون گرم مدبر و با شهامت افغانی که بعد ها به شیر شاه سوری معروف میشود کم کم بر اقتدار خود افزوده و بنیاد سلطنت همایون را در هند متزلزل می ساخت. در حقیقت سوری ها می خواستند سلطنت از دست رفته لودی های افغانی را که بابر در هندوستان گرفته بود، مجدداً به دست آرند.

قراریکه متذکر شدیم همایون حکومت کابل و قندهار را به برادرش میرزا کامران سپرد ولی نامبرده که خویش را مدعی مقام سلطنت میدانست و در پی احداث نقشه های دیگر بود، قندهار را به یکی از عیان خویش خواجه کلان سپرده و خود بین کابل و لاهور در سیر و حرکت بود. در ۹۴۲ سام میرزا برادر شاه طهماسب صفوی و بعد خود شاه طهماسب بر قندهار حمله ها کردند و ماه ها شهر در محاصره افتاد و شاه طهماسب چند ماهی هم به شهر قابض شد ولی در نتیجه بار اول و دوم میرزا کامران خویش را از لاهور

رسانیده و نگذاشت که شهر بدست صفوی بماند. چون با لشکر کشی های بابر از کابل بر هند مرکز سلطنت وی به آگره منتقل شد، در زمان سلطنت احفاد او کابل هم نوع مرکز فرعی گردید و دامنه حکمرمائی ایشان تا حوزه ارغنداب انبساط داشت و قندهار مکرر میان مغل های هندی شده و صفوی ها دست به دست میگشت.

بهر حال همایون بعد از اینکه در اثر حملات شدید شیرشاه سوری مجبور شد خاک هند را ترک گوید بسیار میخواست باز به کابل به شهری پناه برد که ستاره اقبال پدرش در آنجا تَلُلُو نموده بود ولی مخالفت برادران (کامران و عسکری که در روز های اخیر ناکامی با وی بود در کشمیر از وی جدا شده و کابل را پیشتر اشغال نمودند) وی را موقع نداده از طریق ملتان راه بکهر پیش گرفت (۸ رمضان ۹۴۷) و از آنجا به سواحل راست اباسین به لهری آمد و با احفاد ارغونی هائی که در اثر پیشروی های بابر از کابل و قندهار برآمده و در (تهته و بکر) متمرکز شده بودند مواجه شد. در موقعیکه همایون متواری گردیده ده به ده طی مراحل میگرد، میرزا عسکری به مشوره میرزا کامران در قندهار حکمرانی داشت. در ۵ رجب ۹۴۹ جلال الدین اکبر در کناره های سند در عالم غربت بدنیا آمد. همایون طریق قندهار پیش گرفت و چون در سه فرسخی شهر در محل (شال) رسید مخالفت ها دید به (مستنگ) برگشت و چون بیشتر مخالفت از جانب عسکری احساس کرد راه ایران پیش گرفت تا نزد شاه طهماسب پناه برد و از وی استعانت جوید و پسر کوچکش جلال الدین اکبر که در بین وقت یک ساله و سه ماه بود به دست عسکری میرزا افتاد. وی را به قندهار برد و در جوار ارگ به ظاهر به اعزاز و در باطن به عنوان یرغمل نگاه کرد.

همایون از راه هامون و فراه رهسپار هرات شد و این شهر را در بین وقت صفوی ها اشغال نموده بودند. همایون و شاه طهماسب در نزدیکی سلطانیه یکدیگر را دیدند و صفوی ها به اسم کمک دوازده هزار سوار به همایون دادند و نامبرده با پن قوه راه قندهار پیش گرفت.

کامران میرزا در کابل، مرکزیت کابل میرزا عسکری در قندهار نظر بند بودن میرزا سلیمان یادگار میرزا، میرزا هندال، الغ بیگ میرزا

از ۹۴۷ تا ۹۵۲ هجری قمری در ظرف ۴ یا ۵ سال که همایون در اثر موفقیت های شیرخان افغان معروف به شیرشاه سوری خاک هند را گذاشته و در عالم غربت و سرگردانی خود را به دربار شاه طهماسب صفوی رسانید و به کمک او به تدریج به گرفتن قندهار و کابل موفق گردید، کابل بدست میرزا کامران و قندهار بدست میرزا عسکری بود. به این ترتیب که میرزا کامران کابل را مرکزیت داده و از اینجا بطرف شمال تا بدخشان و بطرف جنوب تا نزدیکی های سواحل سند و بجانب جنوب غرب و غرب تا قندهار، گرشک و بست اعمال نفوذ میکرد با شرحی که در صفحات پیش داده شد کابل در عصر ارغونی ها اهمیت محدود بخودش داشت. بابر به فتوحات خود علیه خسرو شاه در بلخ و علیه محمد مقیم ارغون در کابل و علیه ذوالنون ارغون در قندهار (در حقیقت امر مهمه اینها حکمرانان دولت تیموری

عصر سلطان حسین بایقرا بودند) این نقاط را که به علت نقلت دولت مرکزی تیموری هرات که بنام جزء آن مرکز مانده بودند به دور کابل جمع کرد و به کابل مرکزیت داد ولی بعد از فتوحاتش در هند مرکزیت به آگره منتقل شد و در دوره اول سلطنت همایون هم این وضعیت ادامه یافت تا اینکه شاه موصوف آواره و فراری شد و کامران میرزا که خویش را جانشین دولت بابری میدانست خود را در کابل محکم کرد. در اینوقت شیرشاه سوری منظم ترین دولت افغانی را در هند روی کار آورده بود و هرات در دست صفوی ها افتاده بود و از بلخ تا بالامرغاب از یک های شیبانی تسلط داشتند و کابل مرکز بقیه خاک های کشور بود. کورگانی ها با فتح هند و استقرار مرکز در آگره، کابل را با تمام اهمیتش بشکل یک شهر فرعی درآوردند و دوری مرکز سلطنت از کابل سبب شد تا صفوی ها هرات را متصرف شوند و بر قندهار مکرر حمله کنند. میرزا کامران با عودت خویش بکابل و با مرکزیت دادن آنشهر مجدداً به قدامت مرکزی آن تا حدی افزود ولی چون تقرر او دوامی نداشت و برادران هر کدام علیه یکدیگر صف آرائی داشتند یکنوع اضطراب در شهر های مختلف بخصوص در کابل در دربار کامران میرزا دیده میشد و مهمه مراجعت همایون از ایران و نزدیک شدن او به قندهار و اراده او بطرف کابل این اضطراب را در دل شخص کامران میرزا روز بروز قوی تر میساخت.

کامران در همان روزهای اولی که از کشمیر از همایون جدا شده و با عسکری میرزا یکجا به کابل آمد، قندهار را به برادر اخیرالذکر خود سپرده سائر برادران مثل میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا را طور نظربند در کابل نگه میداشت و قراریکه از دفتر اول اکبر نامه برمی آید میرزا هندال در منزل والده اش دلداری بیگم طور نظربند زندگانی میکرد و میرزا سلیمان ابراهیم در درون قلعه بالاحصار در خانه قاسم مخلص بندی بودند و یادگار ناصر میرزا در سیه سنگ می بود.

به این ترتیب کابل در بین زمان هم مرکز حکومت کامران میرزا یکی از پسران بابر شده بود و هم محبس پسران دیگرش محسوب میشد. کامران میرزا بمجردیکه آوازه حرکت همایون را از ایران شنید اولین کاریکه بفکرش رسید احضار پسر خورده سال همایون، جلال الدین اکبر از قندهار به کابل بود تا او را هم در نزدیکی خود تحت مراقبت نگه داری کند. قزل خان هزاره و قربان قراول بیگی را برای اجرای این امر به قندهار فرستاد. میرزا عسکری بعد از تذبذب زیاد بالاخره به فرستادن طفل موافقت کرد و برای اینکه در راه شناخته نشود وی را بنام (میرک) خطاب میکردند و همشیره جلال الدین را که با وی همراه بود به اسم (بیجه) میخواندند. عندالورود به کابل او را در خانه خان زاده بیگم خواهر بابر جای دادند تا هم به رفاه باشد و هم خوبتر مراقبت و نظارت از وی به عمل آید.

کشتی گرفتن جلال الدین اکبر و ابراهیم میرزا در باغ شهر آرا نقاره رنگین

در همان روز های که تازه جلال الدین اکبر را به کابل آورده بودند، کامران میرزا به مناسبت برات در باغ شهر آرا جشنی داشت و طفل را هم امر احضار داد. میگویند در محفل جشن برای پسر کامران میرزا که ابراهیم میرزا نام داشت نقاره رنگین و منقش ساخته و آنرا در باغ آورده بودند. جلال الدین اکبر که در

ین وقت تقریباً دو ساله بود به گرفتن نقاره تمایل نشان داد. میرزا کامران دادن نقاره را به یکی ایندو طفل به غلبه آنها در کشتی منوط گذاشت و در نتیجه با اینکه پسر خودش ابراهیم میرزا بزرگتر و قویتر بود خوابید و جلال الدین فاتح شد و سزائی که کامران خفیه به برادر زاده خود داد این بود که امر کرد وی را بیشتر از ین شیر ندهند.^(۴۵)

مراجعت همایون از عراق به کابل قلعه بست، حصار قندهار رسالت بیرام خان به کابل مجلس میرزا کامران در چار باغ کابل، باغ مکتب ملاقات بیرام خان با جلال الدین و برادران او در کابل

همایون که بکمک صفویها میخواست تخت و تاج از دست رفته خویش را در هند تصاحب کند و مخالفت برادران خود میرزا کامران و میرزا عسکری را یکی از علل ناکامی خود می دانست، راه کابل را پیش گرفت. از گرم سیر تا کابل حین فتح قلعه بست و حصار قندهار واقعاتی پیش میشود که به جزئیات آن کاری نداریم. میرزا کامران حکمدار کابل در ین وقت علاقه گرمسیر و قلعه بست را طور جای گیر به شاهم علی جلایر داده بود. جلایر بعد از مقامت هائی در قلعه بست بالاخره مجبور به تسلیم شد و بست در قلمرو کامران میرزا اولین دژی بود که بدست همایون افتاد. شنبه هفتم محرم ۹۵۲ همایون به حوالی حصار قندهار رسید. اول در ضلع دروازه (ماشور) و بعد در باغ شمس الدین علی قاضی قندهار فرود آمد. کامران میرزا از کابل مختصر کمک هائی به عسکری میرزا فرستاد.

در حالیکه جنگ در پیرامون قریب حصار قندهار دامه داشت همایون ب فکر اعزام نماینده به کابل افتاد تا بصورت مستقیم کامران میرزا را از مقاومت منصرف سازد. این ایلچی بیرام خان بود که از راه کوتل روغنی و آب ایستاده غزنی بکابل آمد و میرزا کامران در طی مجلسی که در چارباغ منعقد نموده بود وی را بار داد و صورت ملاقات آنها را از روی دفتر اول " اکبر نامه" اتخاذ میکنم.^(۴۶)

"میرزا کامران در چارباغ مجلس آراسته، بیرام خان را طلبید اندیشه صایب او چنان رسید که این دو منشور دولت را به میرزا (که نشسته باشد) دادن مناسب نیست و آنکه (میرزا ایستاده تعظیم بجای آورد) بسیار دور- که آنرا دانشی درست و بختی بلند باید- پس اندیشه کار نموده مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش آورد میرزا مصحف دیده بجهت تعظیم آن راست ایستاد. در ین اثنا این دو مثال اقبال را گذراند و آن فکر صحیح را وسیله تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت و تحف پادشاهی و هدایای شاهی را پائین ستوده در نظر آورد و با میرزا نشسته سخنان اخلاص آفرین صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهی گرفت و اجازت دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ^(۴۷) میرزا ضمیمه آن ساخت. میرزا رخصت داد و بابوس را مقرر کرد که در دیدن ها همراه باشد."

به این ترتیب بیرام خان وظیفه باریک رسالت خویش را میان دو برادر مخالف و دشمن انجام داده و بعد با همراهی گماشته کامران میرزا بابوس به دیدن جلال الدین اکبر و برادران همایون برآمد در (باغ مکتب) جلال الدین پسر خورد سال همایون را که در خانه خانزاده بیگم خواهر بابر میزیست دید و میرزا هندال را که در خانه والده اش دلدار بیگم نظر بند بود ملاقات کرد چون میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در درون قلعه بالاحصار در خانه قاسم مخلص محبوس بودند ایشان را دران روز به موجب فرمان کامران میرزا در باغ جلال الدین بیگ که در نزدیکی باغ شهر آرا و وقوع داشت آوردند همین قسم در جلگه سیاه سنگ یادگار ناصر میرزا را ملاقات نمود و فرامین و خلعت و اسپ های خاصه که برای هر کدام آورده بود به ایشان رسانید. کامران میرزا در عالم تردد که نمیدانست در مقابل همایون چه رویه ئی را پیش گیرد بالاخره بعد از یک و نیم ماه به بیرام خان ایلچی رخصت مراجعت به قندهار داد و خانزاده بیگم خواهر بابر را با وی یکجا اعزام نمود و در بین امر مقاصدی داشت. میخواست با این خانم که خاله همه شان بود به عسکری میرزا به ظاهر بگوید که تسلیم شود و در باطن القأ کند که مقاومت نماید و به بیرام خان و همایون وانمود کند که عسکری میرزا به امر و اراده من نیست و میخواهم با این خانم از وی تقاضای تسلیم کنم و آخر هم اگر حصار قندهار را بزور و عنف بکشایند خانزاده بیگم شفاعت وی را نزد همایون کند. قلعه قندهار با وجودیکه از گل بود دیوارهای آن شصت گز عرض داشت. عسکری میرزا مقاومت نشان داد و همایون از جانب شهر کهنه از نقطه ئی که آنرا چهار دره میگفتند به حمله مبادرت کرد. در بین فرصت از کابل الغ بیگ میرزا پسر محمد سلطان (از نبائر دختری سلطان حسین میرزا) که نظر بند بود با شیر افگن بیگ ولد قوچ بیگ و فیصل بیگ برادر منعم خان و میر برکه و میرزا حسن خان پسران میر عبدالله که از سادات سبزواری بود با جمعی دیگر از کابل برآمده و خویش را به همایون رسانید و عرایضی از طرف مردم کابل با خود آوردند. آخر کار بتاريخ پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخر ۹۵۱ میرزا عسکری به شفاعت خانزاده بیگم تسلیم شد.

چون آوازه فتح قندهار به دست همایون پخش شد، کامران میرزا سلیمان میرزا را از نظر بندی خلاص کرده برای اداره بدخشان فرستاد و او به مجرد رسیدن به آنجا عهد و پیمان شکسته و با کامران قطع علاقه کرد. در بین بین یادگار ناصر میرزا هم از کابل فرار نمود. کامران میرزا آخرین گروگان خود هندال میرزا را با وعده های زیاد عقب یادگار ناصر میرزا فرستاد و او هم طریق دیگر پیش گرفته از کامران میرزا برگشت و به همایون واصل شد و به این طریق کابل ماند و کامران میرزا.

حرکت همایون بطرف کابل
یرت شیخ علی در نزدیک پغمان و ارقندی
جلگه دوری، سراسیمگی کامران میرزا
حفاظت زنان در قلعه بالاحصار
تنگی خواجه پشته در نواحی ارقندی
همایون در تکیه خمار و جلگه تیبه
خیمه زدن کامران میرزا در گذرگاه

باغ نوروزی، گورخانه گلبرگ بیگم

همایون بعد از اشغال بست، قندهار و غزنی متوجه کابل شد. چون به یرت شیخ علی در نواحی ارغندی رسید، کامران میرزا از طرف کابل قاسم برلاس را با جمعی دیگر علیه او فرستاد و به میر آتش قاسم مخلص تربلتي هدایت داد تا توپخانه را در جلگه دوری^(۶۸)، (جلگه چهاردهی) تعیین نماید. در بالاحصار هم به اتخاذ ترتیبات تدافعی متوصل شد و بیشتر زنان ساکنین بالاحصار را که در بیرون قلعه رهائش داشتند، داخل قلعه برد. قاسم برلاس از طرف کامران میرزا در تکیه خمار اخذ موقع کرد ولی مقاومت نتوانسته عقب نشست. همایون از تنگی خواجه پشته گذشته، اول در نواحی ارغندی و بعد در تپه متوقف شد. میرزا کامران در بین وقت از شهر برآمده و در عالم سراسیمگی در گذرگاه خیمه زده بود، در حالیکه میان لشکر دو برادر یک کرده بیش فاصله نمانده بود، امرای کامران میرزا مثل بابوس، جمیل بیگ، مصاحب بیگ، پسر خواجه کلان بیگ یکی بعد دیگر با جمعیت های خود از کامران میرزا رو گردانیده و به معسکر همایون میرفتند. دوازده هزار پیاده و سوار که همراه کامران میرزا بود متفرق شدند و خودش آهسته آهسته در سیاهی شامگاهان از پیش باغ نوروزی (که گمان میکنم همین باغ بابر باشد) و گورخانه گلبرگ بیگم از راه بابا دشتی (که گمان میکنم راه قول نداف باشد) گذشته و خود را در پیش کول در کنار چمن قلعه حشمت خان حالیه در پای دیوار های بالاحصار رسانید و دو نفر از ملازمان خود، دوستی کوکه و جوگی خان را عقب اهل و عیال خود فرستاد تا آنها را گرفته و فرار کند. حبیبه بیگم دختر کلان و ابراهیم سلطان میرزا پسر میرزا کامران و هزاره بیگم برادرزاده خضرخان و ماه بیگم و مهر افروز بیگم با عده دیگر از زنان و بستگان قریب او از ارگ بالاحصار برآمده به کامران میرزا ملحق شدند و همه یکجا از راه بینی حصار رهسپار سمت جنوب شدند و از طریق غزنی راه بکهر و تهته را که در کناره های اباسین واقع است پیش گرفتند. چون خبر فرار میرزا کامران بگوش همایون رسید، میرزا هندال را برای تعقیب او فرستاد و خود شباشبی شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان ۹۵۲ وارد ارگ بالاحصار شد و به این طریق کابل را فتح کرد.

بابادشتی، بینی حصار، فتح کابل بدست همایون

شب ۱۲ رمضان سال

۹۵۲ داخل شدن همایون شبکی در بالاحصار

نویدی و ماده تاریخ فتح کابل

و نویدی از شعرای معاصر ماده تاریخ این فتح را (کابل را گرفت) یافته و شاعر دیگر مصرعذیل را ماده تاریخ این فتح یافت .

(بی جنگ گرفت ملک کابل از وی) برای تثبیت حقایق این واقعات دو متن داریم یکی نوشته های ابوالفضل علامی در دفتر اول اکبر نامه و دوم یادداشت های گلبدن بیگم در همایون نامه که با عبارت ساده

و موجز و بسیط عین واقعه را بدون دخل در جزئیات به مراتب از علامی خوب تر شرح داده است. اینک آن دو متن:

متن اکبر نامه: چون موکب عالی در برت شیخ علی (که در نواحی نعمان و ارقندی (نعمان و ارقندی عبارت از پغمان و ارغندی است.) واقع شده است):

"نزول اجلال یافت میرزا کامران از استماع توجه رایات جهانکشا سراسیمه شده قاسم برلاس را با جمعی پیشتر روانه ساخت و قاسم مخلص تربتی را که میر آتش میرزا بود، فرمود که توپخانه را به جلگه دوری که نزدیک خانه بابوس بیگ بود برده تعبیه نماید و عیال مردم که در بیرون قلعه کابل بود همه را اهنمام نموده اندرون قلعه برد و بعد از استحکام مبانی قلعه بغرور و غفلت از کابل بر آمده در نزدیک یرت بابوس بیگ نشست و در ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود و در موضع تکیه چمار^(۶۹) قاسم برلاس با جمعی پیشتر آمده بود که خواجه معظو حاجی محمد خان و شیر افگن از معسکر اقبال پادشاهی پیشتر شتافته دستبرد شایسته نمودند و چون میان افواج فاصله اندک ماند میزا هندال بموجب التماس بمنصب هر اولی اختصاص یافت موکب اقبال از تنگی خواجه پشته گذشته در نداحی ارقندی نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ با جمعیت خود و شاه بردی خان که گردیز و بنگش و نغر باو متعلق بود آمده اداب زمین بوس بجای آوردند و مستمال عنایات بیکران شدند و متعاقب ان مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بسیاری از مردم آمده دولت ملا زمت در یافت و بالتفات خسروانه سر افراز گشت درین اثنا بابوس به عرض اشرف رسانیدکه وقت توقف نیست بدولت سوار باید شد که مردم همه میایند حضرت جهانبانی بر باد پای دولت سوار شدند و درین میان علی قلی سفرچی و بهادر پسران حیدر سلطان را که در تعزیت پدر بودند برورده شمول مراحم ساختند و بعد از زمانی قراچه خان آمده سعادت زمین بوس دریافت میرزا کامران در صفحات اوضاع صورت اقبال پادشاهی نقش ادبار خود را مطالعه نموده خواجه خاوند محمود و خواجه عبدالخالق را بجهت استعفای جرائم خود بملازمت اقدس فرستاد و بعضی ملتسمات بوسیله خواجه معروض داشت نیم گروه را فاصله میان افواج قاهره پادشاهی و لشکر میرزا نمانده بود که خواجه آمده ملازمت نمودند. انحضرت ملتسمات او را بادراک ملازمت موقوف داشتند و مواعید دیگر عنایات را از لوازم ان گردانیده خواجه ها را به احترام رخصت دادند و خود از روی مروت و مردمی توقف فرمودند و چون میرزا را غرض از فرستادن خواجه تعطیل و تراخی در مبادرت سپاه پادشاهی و فرصت یافتن خود بود و انتظار سیاهی شب میبرد (که شاید شبگیر بلند کرده خود را به کناری تواند کشید) چون حجاب ظلمت شب جهان را تاریک ساخت از تیرگی رای و ظلمت خاطر (دریافت سعادت ملازمت به خود قرار نداده) به سرعت تمام خود را به ارگ کابل رساند و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه بینی حصار روانه غزنین رویه شد و چون خبر فرار نمودن او به مسامع علیه رسید حضرت جهان بانی بابوس را با جمعی از معتمدان بکابل فرستادند که در انجا بوده نگذارند که به سپاهی و رعیت آسیبی رسد و همه را مستمال عنایت پادشاهی سازند و میرزا عندال و جمعی را تعیین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود به هم عنانی نصرت و همربابی اقبال متوجه شهر کابل شدند و در ساعت مسعود کوس زنان دولت کوراکه^(۷۰) اقبال بلند اواز کردند و کوکبه داران نصرت کوکبه حشمت را به سپهر مکوکب رساندند و در شب سیزدهم اذر ماه جلالی بموافق شب چهار شنبه دوازدهم شهر رمضان (۹۵۲) نهصد و پنجاودو به تائید اسمانی فتح کابل (که مقدمه فتوحات بی اندازه است) روی دادو ابواب شادمانی و کامگاری بر دلهای خلائق گشوده شد. دو ساعت از شب گذشته بود که انحضرت ساخت کابل را به مقدم دولت پرتو سربلند ساختند. نویدی تاریخ این فتح (کابل را گرفت) یافته بود و دیگری این مصراع ، بی جنگ گرفت ملک کابل از وی. "

متن همایون نامه:

"... در سنه ۹۵۱ هه نهسدوپنجاه و یکم شهر رمضان المبارک در تکیه خمار نزول اجلال فرمودند. همان روز به میرزا کامران خبر رسید. میرزا کامران را اضطرابی عجیبی دست داد. در ساعت چادر برآورده در پیش گذرگاه فرود آمدند و حضرت پادشاه در یازدهم شهر رمضان در جلگه تیبیه نزول اجلال فرمودند و میرزا کامران هم آمده در برابر فرود آمدند بقصد جنگ. درین اثنا همه امرایان و سپاهیان میرزا کامران گریخته آمده بیابوسی حضرت پادشاه مشرف شدند و پابوس که یکی از امرای نامی میرزا کامران بود وی نیز به جماعت خود گریخته بقم بوسی حضرت آمده مشرف گشت. میرزا کامران یکی و تنها ماندند و جزن دیدند که در گرد و نواحی من کسی نماند، منزل پابوس که امرای نامی ایشان بود نزدیک بود در و دیوار مشارالیه را انداخته ویران کرده و آهسته آهسته از پیش باغ نوروزی و گورخانه گلبرگ بیگم شده این دوازده هزار سوار خود طلاق داده رفتند. چون تاریک شد بهمان راه بابا دشتی پیش کول آمده ایستادند و دوستی کوله و جوکی خان را فرستادند که حبیبیه بیگم دختر کلان میرزا و ابراهیم سلطان میرزا پسر میرزا کامران و هزاره بیگم برادرزاده خضرخان و ماه بیگم خواهر حرم بیگم و مهرافروز بیگم نادر حاجی بیگم و باقی کوکه این جمله را بیاورد. آخر این جماعت به میرزا کامران همراه شدند و میرزا متوجه تهته و بکهر شدند در ولایت خضر خان که در سر راه بکهر واقع است. در آنجا که رفتند حبیبیه بیگم را با اق سلطان نکاح بسته سپردند و خود بجانب بکهر و تهته شدند."

"حضرت بادشاه فتح کرده در شب دوازدهم پنج گهری شب گذشته بود که در بالای حصار نزول اجلال بدولت و سعادت و اقبال نزول فرمودند و مردم میرزا کامران که به خدمت مشرف شده بودند همه قاره نواخته در خدمت حضرت در کابل درآمدند."

روز یازده و شب دوازده رمضان ۹۵۲ شب و روز شادی و غم در بالاحصار و شهر کابل

قراریکه در صفحات پیش این کتاب شرح یافته است و بعد ازین هم وقت بوقت شرح خواهد یافت، شهر کابل و بالاحصار بسا روزها و شب های شادی و غم را دیده و بسیار شب ها و روزهایی آمده که غم و شادی یکجا بر اهل شهر و باشندگان ارگ و بالاحصار طاری شده است. از اینوع روزها و شبها یکی روز یازدهم و دیگر شب دوازدهم رمضان سال ۹۵۲ هجری قمری است. قراریکه دیدیم آنهائیکه این غم و شادی را بر سر این شهر آوردند دو برادر بودند، همایون و کامران پسر اظہیرالدین محمد بابر که هر دو یکی به حق و دیگری بغیر حق خویش را وارث تخت و تاج پدر میدانستند. اولی ده سالی در هند سلطنت کرده و شیر شاه سوری وی را مجبور به ترک هند و توسل به دربار صفوی ساخته بود و اینک به کمک ایشان مجدداً برگشته و به کابل رسیده است و دومی که خلاف وصیت پدر از روز اول ادعای سلطنت داشت از شکست تدریجی و غیاب برادر استفاده نموده از کابل به بخشی بزرگ خاک های کشور سلطنت داشت و اینک مواجه به روز سختی شده است که همایون با سپاه خویش فرارسیده و در نیمه سه گروهی بالاحصار اخذ موقع کرده است. کامران میرزا در منتهای سراسیمگی است. از حرمسرای درون قلعه ارگ بالاحصار گرفته تا شهر و حومه آن همه در تشویش و اضطراب اند. برای اینکه اهالی بالاحصار خوبتر

مقاومت بتوانند، کامران میرزا زن های اهالی بیرون حصار را داخل قلعه برد و زنان خانواده وی همه در ارگ آن قلعه گرد هم جمع شده اند و مدافعه کنندگان چه نظامی و چه رعیتی عقب تیرکش های کنگره های بالاحصار در تک و پو هستند. بیرون قلعه در محله های بالاحصار اضطراب و نگرانی حکمفرماست. لشکریان کامران میرزا جمعی با توپخانه در چهاردهی موقع گرفته اند و خودش با ۱۲ هزار نفر دیگر در گذرگاه و دامنه های غربی کوه های شیردروازه و آسه ماهی منتظر نشسته و به این ترتیب از بالاحصار تا دند چهاردهی به میدان جنگ تبدیل شده و هر آن انتظار حمله از طرف مقابل برده میشود. چون همایون و لشکرش در تیبه معسکر ساخته بودند. فاصله دو سپاه متخاصم بسیار کم بود. روز یازدهم رمضان ۹۵۲ برای کامران میرزا روز مخوف و بحرانی بود. صبح زودخبر سلام و تسلیم شدن چند نفر از امرای خود را شنید. ب فکر فرار بود ولی میخواست این کار را در سیاهی شبانگاه عملی سازد. شامگاهان سپاهیان خود را بحال خود گذاشته از عقب باغ بابر از راه قول نداف به پای دیوار های بالاحصار آمد. همین روز مخوف و بحرانی در تیبه روز امیدواری و تهیج بود و هر چه ساعت ها گذشته میرفت، امید ها قویتر میشد.

کامران میرزا را بدون اینکه مجال داخل شدن بالاحصار را داشته باشد و یا بهتر بگوئیم چون نمیخواست که داخل ارگ شود یا از ترس نمیخواست خویش را به محافظه کنندگان قلعه نشان دهد، در پای دیوار های کهن حصار معطل شده در تاریکی به عجله عقب زن و فرزند و اهل و عیال خود کس فرستاد تا ایشان را با خود گرفته و فرار کند.

برآمدن ناگهانی اهل حرم کامران میرزا همهمه در ارگ بالاحصار تولید کرد بزرگ ولی بی سر و صدا زیرا فراریان نمیخواستند نزدیک ترین کسانی در پیرامون ارگ از حرکت شبانه آنها اطلاع یابد. حرکت اهل حرم حکمفرمای مقتدر کابل در تاریکی شامگاهان شب چهارشنبه ۱۲ رمضان ۹۵۲ صحنه ایست از صحنه های فراموش نشدنی که یاد آن در دفتر خاطرات کهن دژ تاریخی کابل ثبت است. کامران میرزا با همراهان خود چون برق بطرف بینی حصار ب حرکت آمد تا از راه لوگر به مناطق جنوب مملکت و از آنجا به کناره های سند به بکهر و تهته برود. شاید هنوز به بینی حصار نرسیده بود که آوازه فرار او در داخل و خارج قلعه بالاحصار طنین افکند. دوازده هزار سوار و پیاده ئی که در گذرگاه بحال خود گذاشته بود هر کدام بطرفی راه فرار میجست.

در حرمسرای ارگ در بالاحصار، در گذرگاه و در دند چهاردهی همه جا خوشی و غم توأم حکمفرما بود زیرا هر جا که طرفدار کامران میرزا بود در عالم ترس و اندوه از سرنوشت خود نگران بود و هر جا که هواخواه همایون وجود داشت به امید احراز جاه و مقام از خوشی در پوست نمی گنجید. در ارگ بالاحصار و در داخل قلعه در حالیکه حرم کامران میرزا بی سر و صدا رهایشگاه خود را تخلیه میکرد عده دیگر زنان از دودمان بابری که در آن میان دخترش گلبدن بیگم هم بود با خوشی و مسرت بی نهایت انتظار همایون میرزا را میکشیدند. ساعت ۹ یا ۱۰ شب ۱۲ رمضان ۹۵۲ آواز بوق و نقاره در پیرامون کنگره های دیوار های بالاحصار بلند شد. مشعل داران پیشاپیش در حرکت بودند. هورای سپاه فاتح با آواز دهل و نقاره غوغای عظیمی برپا کرده بود. همایون به سواری اسپ در حالیکه چهار طرف او را بزرگان معیتی او گرفته بودند در قلب لشکریان خود جاه گرفته و به تمکین پیش می آمد در حالیکه بالاحصار در تاریکی مطلق فرو رفته و سکوت مرگبار چهار طرف آنرا فرا گرفته بود. دروازه های قلعه باز شد و همایون میرزا به بالاخانه های ارگ بالاحصار درآمد. به فاصله سه چهار ساعت برادری رفت و برادری آمد. حکمفرمائی برخاست و حکمفرمائی به جایش نشست. کامران میرزا راه فرار پیش گرفت و همایون میرزا وارد بالاحصار گردیده در یکجا زن ها گریه و شیون داشتند و در جای دیگر دختر بابر، خواهر

همایون، گلبدن بیگم و مادر کلانش و عده زن های دیگر شباشب در ارگ بالاحصار به دور همایون جمع شده بودند و چون بعد از پنج سال او را میدیدند بی نهایت مسرور بودند. آواز خواننده‌ها و طبل و ریاب تا پایان های شب از بالاخانه های ارگ بالاحصار بگوش میرسید.